

1862 - 1930

92

Mela Esredî
Xelânî

Privat-Bibliothek von Jemal Nebiz

Xelânî, Melâ As'ad
Ta'riq-i Sôrân

1345 h

Bis jetzt cit. als
Manuscript geblieben

عبدالله مردوخ کردستانی

A. MARDUKH Kurdistany

جانت برجل من جواد

۹۶

نه مه داری موری هدراری فقره بو خرمه حضرتی آخره
یعنی مولانا سید ط

عیبیت ولیکن نوریت از موری

مالخی بیس سلیمان بردن

بسم الله الرحمن الرحیم

برای حمد و ثناء مولای مبین و صلوة سلام بر رسول امین از آل و اصحاب
تابع و تابعین بزانکه بر سر راه کورستان او حوالی جبرانی عراق دوو

خانه ران قصه له چه بماند که ای طعن حد و انکار دانسته گیری شرف نبین
نه بوفه انیکتلیان خانه رانی طریقه نقی تبجری طایه ی و باطنی حضرت

سید طه درین رساله در قصه ۱۲ بستان گاه حضرتی عبدالقادر حلی
برای ران و منتهی مدی اولاد حضرت حسین علی کرم الله وجهه و رضی عنهم

دو دو میان خانه رانی طریقه قادری تبجری عدم باطنی و طایه ی حضرتی کائن
نوده هی به زرخ سلیمان که سلسله ی سید محمد بن منتهی مدی لای

حشره فی حینی ابن علی رضی الله عنهم در کرم و جهم
یارب به غم انشده ی مدد و حینی

نیرب به کرامت رسول ثقلین
عیان مراد و نیم کن در عرصات
نیرب به حسن و حسن و حسن به حینی

باسم معلوم بقی ما جری و ولای آئمه جناب سید طاف که در فر عیاض
رحم شیع صدیق و له نجل انجیل شهید دیا ر غریب در شد کامل حضرت شمع

عبید الله کوری حضرت سید طه فرزند چه ندانیم به نادی حاکم لره و اندازا

منشی عز و شرف و اقبال و در پای یی سیاه است و کیستی نه و ذاتی نفس
روان و زو حوالی و اطراف لری سایه یوی را آسود و رده است

چند نه فقه و فقهی امیری زنجیری پیری طایفه امود که بر این
در بیانی احوالی ماسخ و امرای کورستان و جرای عراقی و سواد

صحایفی تاریخ به دور جی در بارید احوال نه مان تألیف ^{چنان} نه کرافه و
به وجهی مختصری ترتیب یکدم چون نه ذاتی عدم الامثال احوال
لازم الاطاعة و واجب الامتثال و امهانی طریق نه در میان کرد و نه
و فقهی امری نه دال مستعین بالله تسبیح کرد فقط چون که وقت درجه و عصر
اخیره که بیان زجری احوالی ذواط بطوبه اختصار نه در نه معلوماتی ذاتی
و سحر عانی اربابی معلوماتی نه هم عصری کرد روی نه فکارم به و لا و به و لا و

گرا ادمیه نه کم نه که نه و نه ساله به ختام پذیرنی بیست غونه ی
معلومات و خبر داری را احوالی سوادان و سوادان و به هدیه بیان و نه تا
نه رلای کارس و نه وفق دلخواهی و نجات جاری مجاری مطلبی
چونکه احوالی کورستان عمومی نه نه مانی نه مروه نه نه مستوفی صحایف
و تداریح بفضل و حمد و فقهی در تقصیر به بیانی زجری حالی جمالی نه و
ذاتی کرام کرد که نه چوار سه سال پس نه و نه مانه تا نسیه دو نیا به وجودی
نه و ان به بود بود نه و نه شتم کرد به مقصود به سعادنه ارحم فی معبود
و ضلی آه له بین

معلوماتی و نسیه و برادران پتی در تاریخ ۸۵۰ هجری

شاقوی بی سوران که در خلاصه را حکمرانی کرده و منطقه‌ی حکومتی
 و معتقد چندان بوده، جنگی حکومتاری وی سرحد و پنجاره بوده
 که چندان مانده ۲ را مگر هیچی برای نه قلاعه به قلاعه منسوب به قوی بیگ
 معنای کوردی (آوایی شاقوی) نه و ذاته مذکور من بستم دو کور و جنگی
 بود کوری که دره‌ی نوری سلیمان بیگ دره‌ی حریر بود و دره‌ی شیریه
 مشهور به خانزاده خانودن مدبره و شیریه سلیمان بیگ، کوری گچکی علی بیگ
 دلای خلیفان بود نه و گلی علی بیگ به نای نه و نادر ابراهیم
 شاقوی بیگ که ۹۱۵ را دافاتی کرده نه زاری وی به نای معتمد نیکه (۹۱۵) را
 به درایت پدیری حکماری انتقامی عده‌ی سلیمان بیگارده، نه و ذاته له ابدال
 امری را دائره‌ی حکومتی بود و اجراءات و اقدامات درجی مسلمی خاصه و عوام
 له یاسی (ن) سال حکمرانی سلطان سلیمی اول که در کلانده به عیال صفوی ایرانی له ولایتی آنندریایی
 ترصدی جاری به حاله‌ی آن بودند، نه به عیال صفوی خوی داوروی به یزیدان مساره‌ی اقبالی سرنگون
 چاهی خزان بود و جمیع اسباب و آلاتی حرب مناکوشان سیری دسی سطوحی سامی بودند
 نه به عیال خوی و نه در یک دفعه‌ی خزان سرکنوانین کرد به سلیم له لاشنه به رفاتی و خری
 له‌ی ری تبریز عودن مملکتی آما سی کرد، در فصل بهار هزاره‌ی دزد احمد بیگ بیقلی
 آمدی به دیار کماخ و باز به در عیال و اما نه نارد له یاسی ساندی نه هم شارانه
 احمد بیگ بیقلی به لای آسیدی هات آسید و مار دین و حسن کیف و سنجی و دهیت و موصل
 و قلعی سوران (۹۱۵) خوی داکر، نه و سادائره‌ی حکومتی سلیمان بیگ شاقوی بیگ
 نه گنج محمد و بود ما بین زابی به دیار سوزابی بان له دسی ما له لال نه هم حاله‌ی له حریمی
 علما و دین دین سخا و تائیدی بنای مراگه و سیدره‌ی نه هم حدیث

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

[illegible]

فائده یکی در کمال حضرت قاسم محمد باکی لطیفه ی قادری کمال و مکمل و مستحکم و باطنی
 و ظاهری بود تو را روحی طریقه سلسله ی طریق به خط یک جودان و قور آبی عظیم شایسته
 که خط یک غایت جوانا نویسد هم قور آن مسجد کانیه گونزی دادند اثر یک
 و فی نه بولالت کردن اصفاته آینه ی رنجبیل قبل نه و ذات مبارکه حیگی نه و ذات رسان
 گونزی فرسده و دینزه بود نیسای حیگی خانود حوضی در جیانه ماون حیگی روان
 و کویستی نهادن از سبزه گروی حدودی لاجانه اقامه نگای نه و نینده ری غایت حد واساز
 و آبدار و مور خارره حوض و بناغی حوضه ی ذوقیان و ماته به رری نو در نیسای ماون
 تخمینا نه و زی اچنا حینه لمارچی (۹۷۰) صدقانی نه امود نه زاری وی در خطگی ها و نه
 لریاسی وی زینور به گرووی شی شمر نه و ذات لری فخری تو کویستی عطفی نظری
 بولای گونزی رایت نه کرد به وقت لای نه و نه وی چونک دلا ی سوم بود حقیقتا که در
 نه و ذات به جی بود چونکه نه و گونه به غیری بسازی هواس و گرافی آوی تا جانی شیخ کما تشریف
 نه و ذات زینوی و لو نینده ی سکونی نه کرد گونزی دای جودان گای سیا و خراب و رنگ و گورانان
 بود نه و حضرت قاسم شیخ شرم به نظری شفقت گاه گاهی عطفی نگاه به گونز آلانه که بیست و دقیق
 نه بیست و رانی به کرد و تشریف برد و نه و نه دای اولی و علمای و کود و حرم و ملا
 محمد امین آلانه ی بی به اجد آه) آنانده خارا به نظر کیا کنند آیه به که گویا جی به ما کنند
 نه لاشرف باب به گرووی تایفی نه لاشرف فی لانیسه لناعیه باذکی و حاجری عز و شرفی
 و نویسنده اخلافی بزرگوار حضرت قاسم باذکی و ولدی شهر خلیفه ی شیخ جبرائیل جدی اکی
 کتبه به روز یک حضرت قاسم به ملا شرف به نظر مدی (ملا شرف تو خوش و یاد کل جایی
 اما گجود سگه دیشی تو لدر سوره بزرگانه)

حقیقتا که لاری حضرت قاسم ملا شرف بود (ما صدق مضمون

گویی (فخلف می بعد هم خلف)

۱- انما العروة والبعوا الشراعت آه - از سستی به لاسرف انما استبد
خوین اقرار به ظهور کشفی حضرت علی شیبی با رکب و رکب

فصل دوم در بیان کتب و بیست و نه جو که در میان بک شافعی که زنی نه نفسا و

صدیق همدی با آن راهی در عیدت و در دستا بود که باسی صفاتی که ۱۹۸۱

حکما ری قومی سوزان که و تبه عهده ی برای علی به گزیده جو که مترک

و غریبان به نه و ذات را باسی نه حکم که و سوزان برای حکمرانی

به ربه ندی که روی علی به گی که فخری عی سوزی و همدی که و خیلانی

و ایزد و به استقامت استقام که و نه اولادی که و جو که بر لای و روانه

به نه کی غایت مستی که و سوزان و سوزان که باسی تنگ که و بیرونی آوی بیخالی

به و نه و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که

به کی با نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که

برای و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که

شیخیک محرم که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که

حضرت حیدری که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که

نه و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که

به و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که

به و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که

به و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که و نه کیان که

نواجرای آینه و کرسی خویان نه و دیان نه دجسته همدار که همدار که جیء که در که ناری
رو به بر لای روی در در کوی که محرمی عی و وظایک بدی دیان نه سفولی عی

دیه و خویان غافل مدین شرای روانه ز فرصت به غایت داری و جانی
او غنیمت که حال نه وان خردار کن او غنیمت که مانو که در که لجه نه پیا و جنگ آرمود
و تجربه دینه دینه ره و اند زود همدار که هجوم دیان نه سر دیان نه گان و سر دیان نه دیری
و لای و یان راوی و دهمد حال نامی حکماری خوی نه ره و اند زاعدن دگا و کله ساری
روانه ز به و حاکمیت به ره مانی قلمه یک به طبیعت قایمی بود هتند که دین

اصلی لفظی ره و اند ز رویند شون در در به فاکس قلا نه در وین سبب نولاه
یعنی قلا نه که طبیعت را نولاه در وین سبب و دایمی بود جی سبب ی ذهنم پوشتی و دیک
بدجی چون که ره و اند ز عمارت و اقتصاد و دین سبب یک به و همدار منظره ی نه هر خط
حارر به به آور لطیف و پوشتی منظره ی فراخ فرای را و بود لایه کی که به
در نه که ره و اند ز عمارت و اقتصاد و دین سبب یک به و همدار منظره ی نه هر خط

حکومت نه مفاطی نه امیر او غنیمت دین به دانه ی حکومت و ماری بود دینه ره و اند ز
و در نه که ره و اند ز عمارت و اقتصاد و دین سبب یک به و همدار منظره ی نه هر خط
نه و زان نه ره و اند ز به قدر اسکافی توسیع دانه ی کردی به یعنی به دوری آکو
و در نه که ره و اند ز عمارت و اقتصاد و دین سبب یک به و همدار منظره ی نه هر خط
زانه در نه که ره و اند ز عمارت و اقتصاد و دین سبب یک به و همدار منظره ی نه هر خط
نه زانه مانی وی و دانه ی احمد کورس جبهه در عالمی ره و اند ز عمارت و اقتصاد و دین سبب یک به و همدار منظره ی نه هر خط
که الکی به همدار سبب یک به خدمت بارکی خوکد اکر دین و گاه نه هر خط

چرا که ره و اند ز عمارت و اقتصاد و دین سبب یک به و همدار منظره ی نه هر خط (۱۱)

نه ویدیشیا ن ماور عمه حمه ده سره ب ویدیه ای محمدی بهمه ده درگاه
استقامت قدرت در نه وجود نه در دوازده نیا نه ابرسی حرفی انفاس
سعد و دیان به جلوی اهل مبرم بود که تا سنی ۱۱۶۹ مقامی خویان
پوتا به در قدریان .

جدی با وای تعلیم حضرت ای ابراهیم که وسطی ربط و سداصل به ارشوی
خانه رای عیسی و اندر دهوی دگوه و سادای و شویای حم
له گویند ناف ران به غولی تدریس و تقدیس و پوه سد آفاق زری فیانی
علم و عرفان بود نه و دلیلی که ۱۱۷۱ کوچی دودان کرد و لای
مرقد حضرت ای حمیده را که به سحر و جادو و تیراز و
بابه خاک آهسته نه خالده که این خاک به
از غیا ر خطی مهر و دیان و سحر و تیراز

فصل پنجمه میله!

در بابی کوچی دوا ای احمد بیگ حکومتی زبانه زاکر در
کوری گورده که به او غریبه گی گیک مشهور نه دیش به سر شوقی باکی
به منطقه ی قوتیه ا حکومتی کرد و دله (۱۱۸۴) کوچی دوا ای کرد و
در دیشی شیخ و دیوانی به سهراب بود به لان در دیشی دودان و دیوانی
به ناف رانی گورده که در حضرت ای ابراهیم جانی صبغة الدافق حمیده
گورده حنیه آیا در دیوان و نه دوازده انواعی در دیشی و دیوان
در دیشی و دیوان که در دیشی و دیوان که در دیشی و دیوان

که هر مسجد خانه دانی علوم و عرفانی و ایزدی به زنجیری و هستی بیکم
 به سواد و لایه و اندیشه و روح و

باب هفتم مبنی بر خانه دانی علم کو
 باب هفتم مبنی بر رسول زکی

باب ششمی که در هر دو مرتبه نه و ذات سر رشته ی انهار علوم اطراف و
 که ناز و جدی آری تا طریقه و کافی به غذا ابراهیم اصفیه ابراهیم اصفیه استاد زاده ی
 هر مسجد خانه دانی عیلمی کور و کور به احرامی نه و ذات سر رشته و هر مسجد مان هر صفت
 استاد کل صیغه الدافف چه استاد و صاحب اقتدار هر بود بعضی کسان که هر دو
 اقامت کسان فرموده ابراهیم اصفیه طریقه و کافی به غذا بعضی کسان خود نه به غذا
 که علم را دانی مدکور عبیده الدافف ابراهیم اصفیه که مشهور و آفاق
 طایان به بودینه بعضی کسان در امور و دنیا و دین به سر رشته و وزیر است
 و در هر دو استاد بود خانه دانی نقاب است شایسته و مدکور مرحوم در هر دو استاد
 که ایستاده است در الحمله احضاری امان و پیروی کردن مودن و بیایند و کردی به فقط در هر دو استاد
 پیشی نه به نایسته هر چه نه پیروی و کف و فصیح و عام و در هر دو استاد ریان هر چه نه به
 که رعواری و ساد به در ایستاده به رخرمه و تدریس به آن از منبغ عرفان که گوئی مودانه
 به اعانت به کی کافی ذاتی و کور و ملاحضاتی مودن به رخرمه و مدبر که بنا کردی
 حضرت ابراهیم به عنوان مدرس دانی مدبر و کمالی نه و آن خدای علم و دینی و
 رسولان الهیه و کور

و کور به سواد و ایستاده است جانی ابراهیم اصفیه هر که مدبر به کی کامل و مودانه

به این ابله سر نه و مدد سر که ابراهیم در می کرد و به ساسانیان داد
به نامی مددسرای بنی،

او غز به گنج که مدکور مستور به شری کورن هجده کوری که در می داد
مصطفی به که در جنگای وی تائیدیه در راه دانه زکی حکومتی کرد به
تخرخان به گنج کورن که هجده یان بود بهی به گورن به سیده مان بود به نیک
کوری که به سیدی عبداللہ وی پای سعید به که به پشیمان بود حسن
به گئے راجد به گئی راجد مصطفی به که به سینه .

مصطفی به گنج منطقه ی حکومتی حدود ایران و نه کلدانی و گورن
شخصی به تا هجده و کور راجد هجده به و دانه نه و دانه لای
خون به لای شخصی مستور به بود به لای منطقه ی نه و دانه گورن به نیک
کرد به عات به مرکزی ماحیه ی راجد در راجد عالم غزا مصطفی و افغان
له بود نه و دانه به ساسانی علمای علوم احوال و علمی ظاهر به جفته الد حیدری
مددگرتوف که کور دیک سانی و کور ابراهیم بود . حوار به مدد مستور به نور علم و
عربان مستور کرد به مددگرتوف به سنجی مستور به عبدالرحمن که جلی هجده به
دانه بابی چار به مین حامی به عبداللہ کوی به راجد راجدی و اندا راجد بلاخ

مدد راجدی نه کی وراثت راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد
له بود یعنی نه و چار دانه راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد
مستور کرد به مصطفی به که راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد
حکومتی کرد به نه و دانی راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد راجد

در این محرابه کردن در حق خود گمان در میان عیسایان عیسایان

له سر رنگی مهر و دود و گمان تو نه من نه سده جی یانه به لا ماروان نصیای به جارتک
را نه د کوی و دتره حریر یان گتوه نه م واقعیه ۱۱۹۸ را بود به
مصطفی بگت جو که برای عمر خان بگت و بجی بگت دگتی انگت نه بود نه
به را به بر در شکر به بانی بی زکرای و محیطی حکومت کرد عایت محدود بود
یعنی تنها جو که بگت دگت بود ان در سر جیای و بیاد و نه زدا طرافتی در دست داماد

فائده

عیسایان خوشنار با گورده ان باری نه میتره نه و شخصی خدای گورده
سده بود به بر بی عهد و وفای انگل که در دروغی ناچار هجرتی کردند نه تو نه
و ولایتی سوران نه و شخصی ۱۲ اولاد در عهد کور گورده منیر محمد هجرتی
عمر یوسف نه وی گچکه میر احمد بود نه و شخصی به معاونتی جوز خورده ان ترقی عزز
سای کرد و منطقه ی خوشنای دگر کرد

له رجه نه به بر به پیونیک پشی شهور نه به لک به ذریه ی را بیاد و پشی
علما به رود ز خاندن ناموس زور می نه که و تو نه به میتره یی به نقد و نه به
شریک بود به بود بیاد نیک و گو و مصطفی بگت که در زمان عیسایان
له نه خلاف را به بود و حضرت عیسایان کتابی حاشیه ی حاشیه ی مصطفی
لاری به نار نه و تألیف کرد و به بیاد و گو و با نیک که در بالیان
بود و عالمی سدر به لا ابو بکر سارنگی را جو نه جنگی را تعلیقاتی خوید
و در سوئی نه م تعلیق در سر و سلطنتی باز بگت نویسد نه و

و له جنگای و ده کو کندی کریاوه و درنده لوم اینیان
 مذکوت چاکیان بنا کرد و آفریانه له جنگای دور بو
 لهستان و هویان دروست کردیم و له آفره هریشان
 له سره مار و نقد و خطره و ملکی هویان و هفت
 شیخ سید هندی گاه احد شنبه کرد له باتر
 له و خدمتانه له (تاریخ) ۱۲۰۰ له و ده دهی به فحوس
 رحمتی خداست بدون و له قبیله له تیشیت
 شگه و تی هاسه و شگه و شانه و رحمتی منایان
 لیبی .

له مقابل بران محمود یکه و بول غیر مان خدریک
 کوری تارینش یشت کل له یتوانه مه له عبدالله
 ناره لیبی و حاضی ملا احمد به عدرس یتوانی دانان
 و ده گه دیک غایه ت منتظم و مدبره کی له عباس
 بنا کرد و له علیهت هوی چه نه به تیم یخ داله و
 یخ پاوی به ضیم کرد تا گه وره برون و پوون به مه لای
 باش لیبی له و ته رزانه له محله کتی هوشنا و چه نه
 به لای مشهور هم م غیره نه و خدمتانه بران
 خدریکه و رحمت رحیت یشت کل غایه ت عه داله
 یتوانه له لیبی و حاضی هیره تی یشت کل (کلی)

له ئەر و قوت و قوت زۆر ترقیان کرد، پیران
 خدایک چو تە غیری مەربوط قسای رابە بوو
 عەلەقە یەکی زۆری لە گەل مەرو چارە و لە نەزاری
 رابە بە پەیدا کرد و چیکامەندای زۆر تەلە کرد
 مامەندای ئە ئە فەردە بوو مەقە چە بێ ئە کرا بە و
 کە مە وە تەکی کرد لە مامەن لە تەریخ ۱۲۰۹ بە
 تەدیر خدای پیران خدایک لە گەل لە مە مە عەشیرەکی
 آکو بە اتفاق لە گەل رەئیس عەیری پیران
 محمد آخای کوری مامەندای عەلەقە ناخۆشی بوو
 بە موجودیتیک ... ئە فەردە چو مە مە عەلەقە
 آخا، محمدایە آخا موجودی کە بوو اما چونکە لە تەدیر
 وە عەلەقە پیران چیکە آخا مە و لە فە مە
 مامە بە فەقەتە لە دەرە بنەماران لە مە عەلەقە رابە
 دورە، تومە بە گە بوون بە مە مە (کە مە فەقەتە
 قللة غلبت قلة کثیرة بأذن الله) مە مە مە جار
 مە مە کونی لیکیک کە باذن و کومە قسای لە مە
 لیکە زۆر غالب دە مە لە مە مە لە مە لدا
 عەلە مامەندای آخا فەرم دە کاتە مە پیران
 مە ریکە رابە یەکی لە مە مە چارە و مە مە

هه گه شهوت گهشته ميان خدر بگه كه عشرت نشت
 گله و آكوتيان هه سه دشت و ترميان نكاو شهريان
 بچ نه كرا سه دو بيت و چار كه ميان له گل حليان
 يكي جاي ميان خدر بگه بي كور را عيره تي پيران
 نه و عيره له شكره نكاوهي نه غلب جهله كرد
 ... انتر هه دري نكاو و خورشناوي به تالان برد
 باري كرد چووه بيت ده ربه نه و هاته كونه لاه
 نه تا له پاشي نه و عيره په ننگيك به سه ريان و
 نكاو و بيت كل واهيت اُميه نه هه سكيان
 به نكاو مابه حقه له عيره تي خورشناو طائفه
 مير محمود زور ده كار دانه ورسي وه كو
 ميان قادر به گه و ميان رشيد به گه كه ماسي
 عيره ت حكا موسسه و همتي علماو مشائيان له لا
 هه به هه سه زور به كارن وله منطقه ي خورشناو
 استه شه لاه پاشي و شيخ چان هيه وله لاه
 ميان قادر به گه و ميان رشيد به گه له سه قلدوه
 خه ليفه شيخ مهله له و له سيب وه له لاه عه لاه
 به گه مه لا طه ي كوري خه ليفه ي و له باليك
 مهله شيخ له ي كوري شيخ عه باليك و له كند

فخر مولا ابراهیم کوری مولا عبدالله مکی و له عیبرت
 دست مکی له که نهی هدر تن له لای سارازان میدان خدرباک
 که جلیل بگه مولا فتح الله که نه و چار مولا یانه مدرسی
 یانه و دوویان ذی حینین هند و ~~و دوویان~~
 و مدرسی یانه محمدرضا و له که نه یانین له همان خوشنما و
 دیان مولا هند بحث خوشنما و بسیار و .
 بتیینه و مدرسی بحث مصطفی بگه عالم ره و اندرز له و
 زاننه له پاشنه که نه لایه له دائره ی مکتومی
 تنه بو و له لایه له سرخان بگه و یحیی به گی برای یح
 هر کرانه و سلیمان پاشنه به بان به فرستی زانی و
 به فکری رواندز دایره کرده به به شکر یک به قوه
 نهفته دوره کوران و له که نهی آرا نه که نه و و نه
 به شارح یحیی به بو و لور دوویان و به آرا نه و مصطفی
 به که غایب است متیر ما چونکه طاقه تی به رکردنی
 نه بو و برای له که نه به نه بو و نه و فکری لیگرد
 نه دهی به مصطفی زانی به وری له صلح مکتومی به
 دخالت به سلیمان پاشنه بکا هر به و نه و له کروی
 گونه به فکری چپای کروی به خور و به چه نه پیاده کیوه
 ده حین آرا نه مالی سلیمان پاشنه حقیقه ~~تتبی~~

ته بیریکی بامش کردی به چونکه من مشهور
 دکتری که نه به ته برسم ده بخا حاج بکری. مصطفی به گ
 له صد ذاتی خودی پیما و یکی آزار شیرین دیار ابر نذر
 کوله بود. ده چیتته ناو لئوردوی خودی به قاصیدگا
 مصطفی به گنه یفان ده دا ده ری یئشمه بو پاشا
 له به چون عاصیه ده ک سرایت و امین لی مصطفی
 به گنه ده بن لؤلای پاشا ده چیتته نر رضوه ن
 سلام ده کا پاشا حاج ده کا سلیمان پاشا که
 ره حقت ته عاشری مصطفی پاشا ده کا به خامنه
 ده زانی که نه و راقه حبیب و جان دانه لی
 ده پرسی خلای راست سنی نه تو کئی ی بکری
 جواب ده دا ده ری پاشا عاصیه مصطفی به گنه
 پاشا زور تعجب ده کا و زور عاصیه ده گری
 نه لای خودی دا ده فیضین لی ده برسی به گنه جلوه
 مباره تست کرد بی به لای عاصیه مصطفی به گنه
 ده فرمودی پاشا من نه و ابه ناو ده خالت
 عاصیه خنمه حقت نه تو نه به به به خود
 که ریم فتحی به پاشا ده فرمودی و الله
 چونکه نه و نه عبور و جینی

نه دسوار نه نادار نه ترکانی و ولاغی نه داله کو سپه ی کی زور بلند
 بار نه دا و حد تو سر نه دسپه ده با رمی سر به تو ی خلیف ده
 بلان رمی و سیه ی ناگزین یان نه دسواره نه دوا و رمی به
 دیکه نه دگانی سیه ده کی آغا به خیر چی -

له یاسکجه و واقعیه مستغاب نه چ نه سالتیه راحه و آراستکی ده بی و آره نو
 ده کا به لایک نه سوله نه دوی بینیه ره وانه نه و ده حق نه صیر
 باکره لگوندی ریزه ی کی یاش عالم وقت ملا احمدی ملا
 آدمآ که به ابن آدم مشهوره و استار حضرت مولانا خالوی
 ذو الجنا هینه هیهوه حرف مصطفی بی ده کی ابن آدم ذاتیک
 جسوره و عالمیکی غرا و مشهوره مناسب وایه نه و زاته
 طلب به قصبوی جناب مصطفی بک در حال چند پیاو یکن
 مناسب له که له کانه زیک زور به احترام ده نیرینه
 خدمت ابن آدمی بزکواره اطاعتی لوالا نه به واجب ده زانی
 دینه خدمت مصطفی بی و له حله ی فراتیلوکان له سر نه که و
 فرگه و ت و قدری که یم نه نه مانیکه به ناوی راحی فقیر
 مشهوره زور به عزت و حرمت زانی ده فرزند و نه و زاته
 مبارکه به تدریس علوم و نیاندای آیینی علم باهل مملکتی
 رواندور مشغول ده ی له و اثنا یان غرضان بی دیکه بی
 زور ایش که جناب مصطفی بک یی عاجز به بی نه که نه

چون نه و ايشانيان زور بځي ده بن زور متاثره
 فقط به ظاهري گسل ده کا .
 صحت مصطفیٰ چار کورې هېږوه کورې کورې
 محمدی له هوله مری بدوه دوره لوران و دورې لهروت و
 سرچیاو سرچمه و بیا و له زیر اداره و دابووه
 نه و ذاته زور منورکند و جهور و سیاسی بووه
 منطقه قوی زور حاک اداره کردی به . سر کورای دی
 که رسول بک و سلیمان بک و احمد کن لاری مصطفیٰ بک
 بویته دیان غضان بک و بک بک برای مصطفیٰ بک
 به ایسی و کاری ضارب دریم مصطفیٰ بک ده سکنتی نه و
 جا به مصطفیٰ بک ده نریته دوی محمد بک کورې جلی
 لای قوی ده کا نه و له دائره ی طرح به مقامی خلوت که
 کبری جری که تاوی بوی شاهه مانده که سر له وی نای
 به محمد بک کورې دوی محمد بک نه من له حلومند مازو
 نریته نه من دست له حکومت ده کیشمه و نه کو وهره
 له جیتی من دانسته محمد بک به فراست له فیه رهووده ی باوی
 ده کا له هوای باوی ده ری به دوو شرط من ریم له جیتی نه و
 دانه نیم بک نه و له براو پرازیای فوت اذم بک
 من شرط رویمین نه و به کو بو کبری دائره و دهتم لم

شیت ہزار ریال بھین و دایلیٹم سی ہزار ریال
بہ دای مصطفیٰ بگ نہ و نہ وہ لہ و کتہ چیدی قصہ ناگا
محمد بگ نہ چیتہ نہ مصطفیٰ بگ نہ و فکر نہکا و یقین نہ زانی
نہ کہر محمد بگ نہتہ جینگہ دی بہ کوشتن دست لہ براو برازا
و دا لہ بہ نہ موافقت ناگا سہ پنیخ بہ محمد بگ نہ رے
محمد ہر روہ جی ہی جوڈت چہند سالکی دی وہ ہی معاملہ خزان
بگ و کیس بہ گ نہ رہتی مصطفیٰ بگ نہ تمام نہ چیتہ نہ رو
کناکش و تیک ہردای زور نہ ہی لہ بہ نہ مولا مارپں
آرم لہ رہ واندر نقای جنگلہ ی ہوئی نہ کا نہ وہ و لہ تاریخ ۱۷۹۶
صبا ی مصطفیٰ بگ نہ نیریہ دواک محمد بگی کوپی پی ای نہ رے
وہ نہ لہ جی گہ ی من دایتہ نہ جن نہ وا ترکی حکومت کرد، ہر
لہ و ساعت ہوئی شیت ہزار ریال و دایلیٹم سی ہزار ریال نہ نہ
محمد بگ نہ تختی حکومتی تسلیم نہ کا و ما دونیس نہ کا، مصطفیٰ
بگ نہ لہ و روڑی نہ چیتہ گوندی «ئاگو بان» لہ سر نہ و
گردی نہ و نہ کہ لہ شرق جنوبی ئاگو بان قہ راتیل دروست
دہ کا نہ و قہ راتہ قہ رائی «مدی» مشہورہ ٹاوی لہ گردی ئاگو بان
بہ تہ کلیفیاں زور لو نہ و قہ راحہ نہ بن
لطیف املی !
مصطفیٰ بگ نہ وقتی نہ و جوگہ ی لہ کری لہ نہ نہ ستی

حجرای توشن شافه کی زور لوسی و زهت دهی و مصطفی برگ
 آمر ده جا له و شافه لوس چینی میرد سنگی کاسن ~~و مصطفی~~
 کبورن به قدر لزوم جیی ~~مصطفی~~ سینگان ده کورن و سنگی
 ماسن دروست ده کهن و له و چنگله که کور دراون ده دن پاشان
 له سر نه و سینگان به بیرد و قسرو گنجی هوله دروست ده کهن
 دواچار و ستاره مصطفی بگی درین میران نه و سنگی زور
 حکم نی به مصطفی بگی هویان ده راته و ده رکت قه پیدی ناکا
 می نه بته نه و سینگان به دسای ده کهن و گهر فرابورن
 به سنگی حکمتری هوله دروست ده کهن له و وه قتهی نه و هویان
 نه رمایه ی قه رموه گمینا محری هفتا سال بوره آه رسته
 طول امارا بازکن از پاردل از گریبان فلدک مانند عیس کرار
 بینه سر جتی محمد بگی نه و راته به کله و راتی سوران به
 پاشای گه وره « مشهوره نه و لفظ به کافی جاسی نه هوشن درینه
 غوطه دشمن به کافی محری ده هوشنیه و نه و راته که هم تا جتی
 باوکه در حال نه و نوهمه هزار ریای بکله طرف باب و دایک درابو
 له تجریرات و زیاده کردی قوای لشکری صرف ده کا پیش هموه
 پشت هونله نه و ذاته هوشنیه وار بوره و له کم تا سعدینی و
 له صرع انواریش هوشنیه ده ست اکمال ~~میت~~ لریاس ده کا
 به نظر له شای رواندز منهن شای ریخته ری ده کا رایی

رُتو پیا وای اُجینی له گه لا به در رابو ستن که سیدی له دایره کی
 تنبیهاتی به یوو با ده ر یا سر و ردین ده تریشین وه به گه
 هر میان تکر به کرد یوایه نَسَق ده کون یغن که یوو یا کوئی
 ده برین و له و وه قتی له کوندی ما و بلیان له یمای عتبخر ملا
 سعد کوری ملا کما عیل ما و یی هر بووه درمال هینایه چینگه کی
 ملا خجری ملا آرمای نه و زاته ده قتی به وه قتی پراگرتن و
 ده رس گو تن کرد له لاسی نه مه هنباب خجری یا شاد هت به
 تدبیر سربیت مام و کما خورای فو ده کا هونکه ده ی زای
 لَدَيْسَلَمُ الشَّرَفُ الَّذِي فُيْعَ مِنَ الذُّرَى ~~ترجمه~~
 حتی یراق قالی هواسی به السدم

ترجمه: || سلیم نای می گورای قوم له اینیای خرم و فو قیای
 له تا نه پریت دوری و به فو قیای قوم خرمای ||
 اول ابرائیت به وه بوله چاوش صلیک کما وری مصطفی
 به گمی محله خند دار له بووه نه و شخصه له زمانی و صفی بلیت
 هاتو هوی لهو دیانی ده کرد ده بووه کن خزان بگی برای
 و صفی بگر اما و صفی بگی هونکه نه و محوالله یه زور
 سیات و هونیزیری لو کرد بوهر می به
 کرد یا مصطفی بگت هر زم ده کرد محوالله یه خدینداری
 له زمانی خجری یا شاس هاتو هوی لای خزان بگی

ته رکی نه کړد محمد پاشا روژنیک بانگ ده کای یی ده رکی
 عوالله نه نو دق ضرمت له ر بایم هر به صر ناله م
 ده صت کای به م پیاو ک چا به هانو هو ی خزان یی مام مه که
 نه فوق ضرر به بینی عوالله له پاشا نه و نصیحه دوو سئ
 روژ خوی نا کړی ريسان ده چیه لښ خزان یی که و
 نه به ریان به محمد پاشای کړ یان د تصادف نه و ده قتی
 عوالله له هوده یان کتیه پاشا به خوی صادی یی ده کوی
 د حال پاشا له ر هتک نامداری خوی افری کړه مایس
 چا و شر و سورا و چاوش: هر ر وون عوالله ی بشنه نیړه
 نه وانیی له ر نه مری پاشای به چنه لای عبدالله ی
 خزییاری دای ده رتی عوالله نه نو به افری پاشای
 چپی خجری دای هونکه نه و عوالله به پیاوگان له به ر
 به رختا بود یی گوئی نه من کو به چن ننو خجری داریم
 مایس چاوش رکی ده رکی عوالله نیس له کت ده هوه یا
 ده به نه خجری دای و تسلیم به به یا ده به نیلری
 به کو ر یی نه و ده قتی عوالله ده رکی خجری قوم هیچ ده نگو
 ناهم اما ره شاخا بې خجری وی ده ده م و ده کری
 ده ده ضرمت پاشای ره شاخا نه و ده قتی پاشا شاخای
 هاندزی بووه و له لای پاشای به صرمت بوجو ریشانی

ده نین عولا قجری تسلیه وی ده کا دله که ری
 دیتے خدمت پانی، پاشا پتی ده ری عولا هیندینم گوتی
 مه هووه کنی خزان بگی مامی قصه سی منت به هیند همره گرتو
 به که مری پاشا عبدالله هیس ده کن، که عبدالله هیس ده کن مارو
 هنداری هاوار لو مصطفی بگ که ده کن موی پاشا بانگی
 هینا ملوکی حیدر ده کا پتی ده ری هرو ده موی و ده ملوکی
 خنکینه هینا مامی به ده هیس وی نه زانی به و هاواری لو نه هووه
 نه که - هاواری لو بجی سیمینتی روو بام دی عبدالله م له ده هستا
 ده ری دین سکته له ابرار که ده واهریه و ده هینا ملوکی
 عبدالله ده خنکینه و حنازه که له ده هیس خانه ده ده ده
 ده ریخ مصطفی بگ که خبری هیس عبدالله ده زانی سیمینتی
 له که ل بیان عارو ده ری دیتے رواند که ده گانه رواند
 حنازه که عبدالله له ده هست مری شور ده هیس به کمال تاثر
 به کوپری ده ری محمدیه ته و ته هینا ده ت کوو له ناو بدد
 ته و قصه ده کا به چاو به ضربک ده کرتیه وه ناگوایان
 ابرار ت دوه مین : له عقب خنکاندی عبدالله ده رحال
 نه شکره مرهات دینک دینی پاشا ده چیمه هوریا ن
 لو - ر خزان بگی مامی خزان بگ به هوو به پیاوه و
 له هه رانی ده مین، مری نه که ده کن ظفری ی

نابن پاخان له سرته د بیری پاشای لخواه قونگرې که
 له قهراتی له لای هوی له دوهوه لغتلی لیده ده ن وهله لایلیسی
 به په رینه رضان بگی اخیال ده که ن تالغ ده کیته یو
 قونگرې مه بجه پکې دپله باروتی ده بن نه و قونگرې ده کرن
 که ناگرې به ده ده دت نه و قونگرې وهها ده که وی لایلی
 قهراتی ضارب ده که له شترلو وچیکم به یو قهراتی هجویم هکام
 خرافا بلجی که دهی لایلی تارای تسلیم شور دهکا د به قونگرې
 کوری که وره ی قشود پکې ناو تسلیم دهی پاشا له پاشا
 دواپی ده که ریته ده لور ولسور خرافا بلجی به قونگرې کوره ده
 مه پسر ده کاهم به دوش وده به دوش وده خرافا بلجی
 بگی ده خنکلین دیسان خبر به دصطف بگی باوکی ده ده ن
 درمال دصطف بگی ده که چای به صاف ده خرافا بلجی ده که پو
 پیا نای به کمال ناثر ده که ریته و لو ناگوبان
 امرات سینه سین ! له دو کدستی خرافا بلجی ده دمال
 له شدری ده ستریه سیده کان لولن یحیی بگی مامری له
 پاشای په ریکی زور دیان کن ده یان هتین لور ولسور
 پاشا نه مرده کا ده یحیی بگی و کورپ ده دمال
 ده خنکلین خبر پاشا له پاشا نه ده که ده و به دمال
 له بن ته نیستی قونگرې ده ر هتینان وچیکم ده راhti

خوی نه وی خو ش کرد زه صابری نه فکد راحت
 هوار ده وه وله گه ر نه مه می صدای سطوت و ابرائی
 قوی به کری صاحب هیرشان گه یاند و هیبت و صاف
 له رواندوز و افرانجه به تمام نماند.

اخبارات چاره صین له یاس نه وه که یا شانه نه سیک
 راحت کیست له شکر تکی و کب له پیا وی جه نگی فاو
 قه ر دی به حیر قه رانی (کلمه ی بیروانی) له و حیره
 زور پیا وی کوی پیا وی کو را نه پیلای له وان سه رکوده
 مشهوری با وی حاجی شریف آغای رواندزی آهده بدری
 دفره صری بو له یاس حیره کو شتاره کی زور له شکر
 یا ش موفق ده به قرائی کلمه ده سوسیت و بان ومام حسن
 بگی شیوان به قو و هیر نه کو رو پیا و ده کو زن وورانی
 بیروانی به تمام ضبط و بیروانی و ده که ن وه له گندی
 مشهوری شیروانیان هیر نه سه رکوده و پیا و ده فرشت
 له شکر وی ده که ریته وه یا شانه نه سیک
 شیوان له لاییک زور کیف خو ش ده
 وه له لایه کی تر له به رکودانی پیا وی به کاهوی عاک مخصوص
 (آهده بدری) زور عاجز ده به دضر قز مایه سلطان
 سلیم اول که له فتح مصدا فرسوی مصری ا لدق

آما سنانی غیب آیدک یا شاش فرمودی، نه وه شروان
 گرت آما اهدک بزرگوار
 ابرار آت بیخه من، له پاش سانه وهی له شکر ده بر
 هو شکر ده حارو مندای نه و پیا و دسر کرده که له کلمه و شروانی
 کو رابون، پاشا بلذات ده هیشتم سر برادر و ستیان له سارداوه
 به که ره گزاده ی برادر و ست و خدیریان نودش شکر که زور
 بیسی ده بن له هر ره و طرفان زور ده کورکن و نوحما
 برادر و ست خلب ده بن حسن بک تاو بیکی برادر و ستی نو سزادی
 حمد پاشای که ره رخامای ده و ربانک فوی در حق پاشای
 ده همدی حمد پاشا جیلتا زور پان پان و نامو کار و جیسور
 بوه به حسن بک ده ره شرط پان له ره ان ده ست
 ده شانه ره رحان هو باندن پیاوه تی که فو ته بگره نه و
 هاتم پاشا به فوی و به پیاوای له خدمتی و ایوینک بوری
 سن بک دهی ابرش تفنگم که ده که نه سن به و پیاوای
 به تقدیری فوای لا ابرش تفنگم که سن به و چه نه پیاوای
 ده که ون نه و انیدیش هر ره و پنی له نه و بساوه تی که پاشا
 کوری له شکر یا شاش هو یانزاده و هجوبیان کرده
 سارداوه نه و دفعی مرا می سارداوه یان گرت و میرند
 به گزاده به کیان کوشت نه و انیدیش سلیم بون و ناصیری

برادوست به تمام تسخیر بود با شاه رنج و تدریس حق
 حکومه می له برادوست ترتیب کرد و له هر نقطه و حقیقت
 لازم بخاک سر کرده و پیاوی ناداری و انه نداند و به هو و باقی
 له شری به کمال هیبت وضع له تاریخ ۱۲۷۱ هجری قمری و له
 به یک دو سه و صطفی به گی یارگی له ناگربان و مقامی کرد محمدی شاه به هم
 دایره و ده سه و ده به به به کمال اجرام جنازه ی هفتاد و روزه و
 له لای زوری قبستان کرده گردی که به به برستان مدی غلی مشهور
 باردی به به رصف صدی لیتی نه و ذاته لای له هم مات
 که و ره رت که و به زای و دو محمدی شاه له صلی وی پیر ابو
 له پاشان محمدی شاه دای ضوی لای شاهمان به عزت و حرمت
 له تا کو یان هینا و لای ضوی و فقه عبید نور فزید ضرفتی
 و کرر خاندان به صطفی به گی که به به به به به و دو
 برای مایون نیک یار به گی نیک به به به به به
 هر سه به به یاروی با پیر سلیمان حکمت به به به به به
 له رواندزه نه و ذاته زور به قوه قو سوار چای
 بووه له مبارکی و جلیستان و جلیتی له هر که س
 دای یا کو شستی یا س قه تی کردی به به به به به و لای
 محمدی شاه معنی جلیت و ساندی کردی به به به به به
 نه ریب ای که و صحن به به به به به لای لای لای

له گه ره نديا وک هوی ده چیه شاری ورک ده بیله
له میدان قوناخی ملامت قه ره بارغلیک زور هم به به لای
نه و قه به باغ به و ده ده ده بیله دو بیار و صست و صالاک
هویان قایک پیچ کردی به و هجمه یی پر له پراو گوشت له
له پیشیانه ده ی خون صن بگی ده پرس که دانه ده چینه
پک ده رینی نه و پار هوان قوه ی هویان نیسان ص ری ده دن
هر که سکن که و پراو گوشت بان له ره رنجوا ده زور نیان
له ره رجا صن بگی بی قهر ده چیه سر رجمه پراو گوشت
ده سته به خوار دن ده کا نه و پار دانه له اثنای خوار دن و کو
سیر له مرمره دن و ملک هویان له ملک صن بگی ده دن صن
به و تقریبه نه و پراو گوشتی ده ملک ده کی له خورونه و نه و
دو پار دانه هر ده ستن له ده وره ی صن بگی ده سورینی صن
بگی ی یان ده ری چ و قصور هم به ده رینی ده کی زورام ن
له ره ریکی صن بگی ملک پایه ی نه هیتن له نا و نه کی میدان
ده صرته هم دو یا بوته ده کا هوی ده چیه یی و هم رد و ده کی
نیک ده باله سر سر هوی قه پییم دا ده ی هوی دگر سینی
نیان ده ری ورت نه و هیزه که هم یبو نیسان بدون نه ری
به کاره له دو پار دانه بوسه بگی ده چیر بگی

لکھو وہاں سے مدد کی جاوے کہ مددیں و تالیف و اجازت کی ممکن فرمائی
 مضمون ہو وہاں سے ریاری لہ و وہ قتی ویدالہ مانیخ قادری
 منصور ناویلی ہو وہ تبتا قبیہ ی فرقدیا لہ جہرتی عجبے ریاری ہو
 لہ ہولہ مددیمان باب مددیکہ کی و لہ کوئی مدد عبداللہی بابی حاجی ملا علی
 و لہ خبر بیان سید عبداللہی خاص سید علی بنی کورہ ہولہ فقاریا مدد صالح
 لہ سابع مدد محمدی مدد رسول زکی و مدد احمدی بایر لہ شاری حسن
 مدد دارالاصحان شیخ سید مردوخی و لہ ملحقان سنہ
 لہ محال راورد مدد قائم یا بیکلای ہم بویہ کہ و قبیہ انہ
 لہ موقعی ضوایان تبتہ لان آب صیاء علمیان بہ ذلالی حکم و عرفان
 ضوایان تاو کرویہ لہ ناصیہ بالی لہ بندہ مدد محمدی مدد آدمی
 شیخ و طمانی مدد محمدی لہ لہ مدد عبداللہی بیدہ و لہ محال باریان
 مدد علی کورہ ی زو الکناحین لکھو .

فضل سے صوف

جناب ہے یا شاہی بوبہ رحمہ نہ اسبابیں کہ تیرے لہو ان رعایا
ضامن حضرت صید مایہ وہ بھٹی نہ ہاوتیتہ وراثی گھر دی و
تخریبان نہ ناہیہ کی صیروان و برادوستی اکتفا گوی یہ نہ و
زائے حضور کہ نہ مضمون «اَئِنَّا عَاسَکَ سَلَّکَ وَکَلَّ عَنَّا فَهَدَّ نَدَّکَ
وَقَسَّکَ» یعنی خدایا لو کہر جبکہ و ریلکہ یہ کی ہوجوئے بویتم ضامن
کہ و جبکہ و کہر پیا و تکی کریم کر وشی وک عقصودی بوی

وطلق هتاس کردی به وه کو سببیتی له تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمریه
 نه سیر همتی خوی بولای دختی صیر و دختی وه و له ولیر و کو و وه
 - سوراندی به نه و وه قتی منظمی حکومتی له لای جنوب خریک تا
 سبیلک کو لای بویه وه له لای جنوب خریک تا گوندی اُسکفتی بویه
 نه و زانه همتی کار به هت و به له شکر یکی دؤر منظم اول له رگیکی
 سبیلک کول کی ده حیمه - رشای هر ریر نه و سر کرده و سوباش
 که له طرف حکومت کیان پاشا له و داندرا بویه فقا بهی محمد پاشا
 پئی ناک و بی نه و صیر به هر دیری محمد پاشا ده حیمه هر
 له که ره رسی صیرک هت و خاوی نه و وه قتی که که وه یان
 ناوی بایر به گ بویه وه له بالیسان و نیشتم خا به وه کاو
 دختی ربر اطاعه ی خویان وه کا صیرا تا هت و خاوی نه و
 کچیر کردن که هر اطاعتی پاشا ده ی و له صیر ده هت و خاوی
 محمد پاشا کیان محسن ده ی و خانیان ده کا به و صیرانی
 هر ریک به که هت خویان له خدمت پاشای ده حیمه ره راتی
 دیری نه و چا و و سوباش بیان که له ره راتی دیره بویه
 که هر ریک هاتنی له کسری پاشای ده رانت به و رگیکی سوباش
 و گرا و و نه وانه بڑ کوئی فرار ده که ن پاشا هکاته قران دیره
 خا به له که ره خرافی و اعیانی هر ولیر و ناعه وائی رزه ی
 کر بویه - اشراف و اعیان هر ولیر له - نسیا وه

ده ده یان هئینه هم ولیر خدمت محمد یاشای یا شاجوئلکه نه و شینجی له
 جاعی حاتم طری بووه نای کوژی اما سیرکنی ده کا یعنی
 به تاوی تبصیرله قرای جوی ده ی نیرکے دوساران له رواندی
 ده ست به سر ده کا له یاشان محمد یا شاله شکر کیک دیتیریه
 کردی سور نه و بندیشی تخیر ده کا وله سر که نامدار کوی
 عوری کماله رحمت به پید کردی یا شاکه قضای هم ولیر به تمام
 هینا دیر صبط و صبط برک فوی رالای وراثی کوی خدا به
 لطف فوی کوفه کی ده کا و مصفون ((تَوَكَّلْ عَلَيْهِمْ مَشِيتَ فَاَنْتَ مَقْصُودٌ))
 یعنی هئی صر که ی به رحمت فوی تنگه چوئلکه به کوی فوی لکه تو
 نصرت و رافک رهبری ده کماله شکر که له کورن نه و ضریره ی
 ده زانی له سر ده راوی دوکان بو سیما ی ده پروا و کوی تخلیه ده کا
 صبا ی یا شابه کماله هیت و صفت و افل شای کوی ده کی
 دوکان بگی ناموزای له و نیده ری به کام تعین ده کا دعالما و اهل
 زور سلطی ده کا له و نیده ری بیسی عسیره تر که دی هکله نامای
 باوکی شیخ محمد افای به هر که ی و صره ی نامای بیسی هکله
 عسیره تی دره ی به ضرر ای چاک نه راتیان ده کا و م که یف
 خوگی راد بیان ده داله یاشان قسری یا شادیتیر رانیه
 نه و مکر و پیای که له رایی و ده ربند بدوینه له ده راوی
 ده ربند و رسیان له ری پنه ده ده نا ده چیم و لای

سولہ بای جناب پاشای بہ وہ راستی دسرو ظفر دینے
 رائے بہ و تینہ وئی کر تیبائی سیاسی ابراہیم کا وہ اکر وہ فوہی
 کہ نہ وہ رہ ندی رائے اہقرائیک ولہ دراوی دکان لہ سر گردی
 گوندی سارہ نوکہ س اہقرائیک درستہ بدی دہ حال رئیس
 مکاری افری پاشای ابراہیم کا وہ لہ سر کہ و تیبانہ جناب پاشای
 زہ ما نیکی لہ شاری رائی بہ توقف دہ کا کہ و زاتہ موفقم قلمی سوان
 کہ پاشای بیان لہ ویشی باوی ویاں بہ زور دہ رنیابو بہ زہ بری
 کو تہ کی سطوی فوی بہ ظفر دوسران لہ دہستی بیان درینا
 وہ لہ قلمی سوران تہوی کاکی بیان بو وہ دہ رنیابو صاف غریب
 چونکہ تہ و زاتہ لہ طرف ضداً رائے کر ابو لہ و فوہقی کہ لہ رائی بہ
 دہ جہ ایمان پاشای بیان و فواتی و کا گوری گورہ تہ لہ دہ پاشا
 لہ جینگے وی دہ دہ نیکی دہ سے بہ مکاری دہ کا لہ دہ پاشا
 تہ و انقلابی بہ فرصت دہ زانی لہ حقیر رائے و دکان
 بہ کہ شکر تکی زور لہ فریبی دہ بہ ریتہ وہ فضائی مہر لہ بہ کوا
 وہ لہ لای ناہیں صورتی دیکہ دکان و تھہ کہ لہ پاشا سر تکی
 کم داکری دہ کا چونکہ تہ مہر دہ پاشا تارہ دانیتہ و
 دوست و درمنہ مکتی فوی ہیٹا لیدی جیہ نہ کرد بود بہ نا
 عدجہ تہ و جی پانی لوی پاشا دہستی لہ لہ رکی
 لہ کہ نہ لہ لہ عقد و شرطیان کرد کہ لہ وہ وہ دواہ

تجاوزے حقوق کثرت نہ کن عقد و سازم بایان نخلیم کرد
و فخر یا تا بدھا قلمی حقوق و ورائے خری جور و سید
و شتر موندی له گوندی جوعی دروست کردن بختہ ش ماوند
له گوندی دوکان له روهی زبئی عنباره کی رور گه وره کی لو
زه خیری دروسته کرد نه و عنباره بختہ ش آثاری ماوه
وه قه رائی (سما رتکه) به عامی ماوه له یاس نه و ضبط و
تسخیر و تأسیله عنباره یاس له ربه شر و قضا
حقوی له تأریخ ۱۱۱۱ الی الحال و سده اقبال هاتمه وه رواند و
هم نه رور که یف حقوی و اعلی ش صانی لوا .

ساعات له بر سرین دوره نیکی له او سر او که ساعات نیویکی له
 هو صحن دور نیکی له ناو بردان که ساعات و نیویکی له او سر
 له ناو بردان دور نیکی له او سر که ساعات و نیویکی له او سر
 دور و دور نیویکی له او سر رو باری درستی کردن نیکی له
 هو مبارکی که ساعات له بر سرین دور نیکی له میدان
 که ساعات له هو مبارکی دور و نیویکی له او سر رو باری
 به همت و مصرتان نور همتا نه وصل و دیلم که به همت کدرو
 عبوری که بکری و له او سر رو باری باره کیاف پرده که همت
 له گوندی باره کیاف دوست کرد له نا صیدی برادوست له او سر
 رو باری برادر که مرده کی چاک درستی کرد و له او سر رو باری
 خراش له زار کی علی که پرده کی نور همت و له کی ناشی ناو دل
 ناغاش نیکی دوست کرد له رو باری نا صیدی باسر که
 جری له شرقی جنوبی هر که له نای نیرو سبزه کی در دلی و
 له رو باری دره بر که همت که جری له شمال و کوه و قرا سنجی
 مرده کیدی له کن گوندی دره بر که نور به همت دروست
 کرد که و بردا نه بسته صا همدکیان خویان ماون هر دیکیش
 آثاریان ماوه له منطقه کلومی همتی له همتی یکی اقتضایا
 مزگه و می غایت متن به قسرو کیج دروست کرد له با سر همت

تا سبب خیره گشتی کرد به حکیمات شای رواند یعنی له جهتی
 قبله ی له روح فرنگه و می هراتیلوکان که فرنگه و می ایله مشهوره
 مشهوره نیکی زور حکم له که رسته قونگره و ابقرایکی درست کرد
 نه و شوره به روح دنگای همدین له سر هر ده رگایک دعو
 قراتی کچکه هم بود له و قونگره وقه راتابه مقدار لایله شری گای
 دامه زباند هم له شوره حافظی جهتی قبله ی بو له لایله
 بردی کی له خری صای رواند واقع له بن نه و شافری بدنی
 که وانگره صری یاشای له سر دوسه کابو. شوره یکی حکم تا
 پردی دوسه کرد بو نه مشوره دوسه کی هم بود ده رگایک
 بو گه ی ده هیو ده رگایک بو رسته دیان ده هیو له سر
 ده رگای کرد بو ما موریا حافظ خراتی یکی گچکه درست کای
 نیکه صری صای ماه و له سر نه و گره بربندی که له خری
 بردی که ریایه وه له جهتی بایستیانه بو حافظی شاردانه
 صری هیو قونگرایک دوسه کرد بو و دایا ماموری حافظه
 له نام بود نیکه نه و گره به هیو قونگر مشهوره و له سر
 نه و گری که له شمای رواند و له ندکی چنگ به ابقرایکی
 غایت هکلی درست کرد و سر کرده ی زور کازا له که ر
 موجودیه نیکی تمام له ناو دانا نه و ابقرایکی سارنجی کی زور
 گه و ده که ر همدین عبا ری ده خیری له نام و ابو.

- په چار جهتی نه و اېجرايه که طرف خړی باره کیانه و شاک
 دهنه دپانه و شرقی دورجله و جنوبی خرات روانزه به
 خوځنه و طوی تخلیم کورن و له جهتی شرقی روانزه له سرور
 ضرته خوره و ده که به کی دروسته کورن و محافظه دایمانی نابور
 و له جهتی شرقی جنوبی له جیلمی کاروان ساری صاحبی خیره
 تاغا قرانگی دجانی دروسته کورن و له جهتی قبله له لای
 ر خیزد خوره و ده که به کی دروسته کورن و ده که به کی
 لو ضرندی ده هو نه و ده که ی ضعیف به ده که ی ضعیف
 هونده چیا شا هم هو و پوړی هم که کی نه و ده که به کی
 ماوړی مخصوص تا به ای باره که نه مانی و باریدنی جاو به فقیر
 کلینی مملکت به ویم صدقه و خیر افسان ضرره و له محافظی
 جهتی شرقی شار له سه رکه و دوو کورن بدندی که نیسته زری
 همدای غمانیه دوو قوینکوی که قران و خراتیلوکان ده که به
 دروسته کورن و محافظی کی دایمان له و دوو قوینکوی به
 نه کیان جاوه به خوځنه (صاحب) ضرره هونده نه و مالور
 محافظی چیه نه و دوو قوینکوی کی ناوی - نام هو نه له یاشان
 له سرچسپای له گند که کین قرانگی و له هوله بیدای و له
 دپوی بیجای و له سرک و له بانه مانی و له کوی و له دیکو
 به فقیرسای ارجای و قدته له لهر نه دای جیلمی دپوی

ابقرا و قراتی زور فکری و ریاست کردن و له هر دو داناتان بسیار
 سازای له سر و سواش قوی کی داناتان و قراتی سیه مان و
 لهو دای نیس به ظرفی حکم کرده و به به ماعری کی داناتان و گونری
 دوستی قه رانم کی زور گه و به و حکم دوستی کرد و له خدمی قوی حسین
 به گه له سر دانا نه و قه رانم به نیس ش سارخ و دیواری
 صاون و قه رانم به صارت له سر نه و جنگیم و له گه راره ش قه رانم
 چالی در دست کرد و به زری به گه و به به سر قیانی له سر
 دانا **خامنه** نه و فصلی له به رستا صبی له نه و ~~مطلوب~~ ^{مطلوب}
 که له فصلی دو نه و فصلی دکی به رسته ی حال صولتانی
 فصلی ده دین نه و زانم شای فصه باولی شای نه له ده
 دای شای ساری له تاریخ ... به له گونری فصلی به و له
 به و به فصلی له سر قی صوبی رواند زده به هست سعات له
 رواند زده و به فصلی له ملحقای فصلی به له طائفه ی
 صیر محریبه خاندی شعله و به نه و زانم (۲۰) سی ساریک
 له کوندستان له خدمت زوانی به کومه لایه یوب که ساریکی که
 صنفی سالی و صنفی و سالی با استعاره به به کالی ساد
 خبرت له گه زور از بیت حیثیت و کتلی به معیشت تحصیل
 علوی که در و به له با شان له تاریخ ۱۰۷۲ هجری به خدمت
 عبد الرحمن افندی که در ساقی و فیضی که نه و

ذاتہ پاشی عالمی بقا بوعہ مولانا ی خطیر لہ خدمت تہ و عالم
 قاعدہ لہ زمان سلطان محمود ثانی دوسار دہ خونی و
 شہرہ تنگہ زور لہ بقا دہ دا شہرہ تی استعداد دہ گاہ
 کوی داور پاشای وہ زیری بقای تہ و پاشای عالمکیان
 زور تنگہ بوعہ مد خطیر حلبی لہ خوی دہ کا لہ پاشای تلطف
 لہ مباحثی علمیک خطرافندہ لہ محک جریہ بی خوی دہ
 جہ جریہ بی معلوم دہ کہ تہ و ذاتہ علمیک بی غب و خالص
 لہریہ بی دہ ری ای نعت منہی علم لہ مسائل فن طام
 القیاسی زور مطلوبہ منہ ہر یم نہ صلال دوانی عبد کلیم
 سیالوئی و امثال تہ و ان لہریہ بی رسالہ بیکی عضو
 با رضای منہ ی علمیان کریم بعضیکیان عبارتیان
 منکد و بعضیکیان عبارتیان و تہ و بعضیکیان کورت و مخزن
 لہ تقم مطلوبہ تہ و منکد علم بہ عبارتیک کہ لہ تم و کیف استوط
 جہ و موافقہ کیف ورم بی لوم تألیف تکرری مولانا خطیر
 لہریہ تہ مری داور پاشای دست لہ تألیف تہ و رسالہ دہ و
 خدا توفیق دہ رسالہ تنگہ موافقہ و رضای تہ و وہریہ
 تألیف و تقدیم دہ کا داور پاشا لہ و خدمتیک بیان
 مصونیت زور تقدیم بتدی لہمتی خطرافندہ دہ کا
 وہ لہ و نسبتی و کاتای دہ تہ و رسالہ و اتیدہ تم

بسته شد له نام و کتبخانه ی مه دامادی له یاسان مولانا
خط له خدمت اسنادی روزبهرانی اجانه و دره گری مه به
رفاقت و همیتی دعای تعقیق له طرف اسنادی خودی و مهر
نور له طرف داود پاشا یو ما و او وطن خودی که خط به
حکومت ده فرمود و له و تینورن میزد ساری تدریس حکما

فصل هشتمین

حساب محمد یاسان یاسان نه وه که منظمی
حکومتی خودی له ادکار و خیران تا کلام یکن و گوی شیخی که
له صدودی بخت و له هر که ی تا کا بیدر نگیم کرد و هر هو
جنگ و رنگی خوش کردن و در هر رو بارانی کرد
در دست کرد نه و جارتی که منظمی خودی حصر کرده و
علم و معارف و صرفتی عدد و فقیان و صاحبان و از
فصل کرام و وقت را باند به صحبت خودی که که مدتی روان
که ملا سعد و بیری له یاسان و صاحبی که و زان ی و وقت
کردن له معاملی رفتار و معاملی عددی بدر رای نیم
و ده تلبیس نه کرد فقط به دزدی له و ان کسانی شاره رای
اچوای ملائی چاکی بر سر مدی نور طان له و را که
کلیه یه یون له قلم از لید و امتحان بوله محمد یاسان
خیر له علم ملا خط و فقیی وی به بینی به مصدق

صحنه اول در میان دوستان

شرفقرون حدیث (اِنَّ لِلّٰهِ مَلَكًا يَسُوقُ الْاَهْلَ الْاَهْلًا)
 یعنی بوظای هه نه ده ک مدیکت هم نه مامورینان که و نه هم
 که سکر له دنیاکی و ریان ده تر آیلدی رست بی و طبعیان ده که
 نیکدی موافق به که و طرز کساده کینته کتدی ده یان که نه
 و ر و اش دو نیامو قیا متان پیادی صاحب معلومات عصبه یانان که و نه و
 پیاد جانی و مدد باس و اصدق ظریفی مددی خطیب احوال و صفتی که و زانته
 لو پاشای یان کرد پاشا در حال به دزی پیاده کی مقرر کاغزه کی
 زور به مرست نا رده دومدی خطی چونکه یاننا حاکم کی عادل
 بود و نه ریز و حقیقی مددی یانی له لای زور بود و نه قلمی آنه لیش
 لید را بود به قوی و مامور مندری که عبارت له صومعه کی نا و مدد ر نه
 هم من که هر کما مؤزای قوی بود و نه دو کی گلدی بکلر
 ناوی فاطمه - نیکدی ناوی سارا که که و سارا والدی
 داعی فقیره هاته رواندز و نه که ر تسبیحات پاشای له
 به خاطر کی مددی مددی جناب مددی خطیبان چه و نه که یان
 رواندز و نه له و حتی لویان دیار کرد بود بان و نه زانده و نه و
 صواع و نفاذ خصیان بود امکان کرد فقط امری پاشای و نه
 بود مددی خطی فو ناشرانه کا دوسر ریز جناب مددی خطی
 به و طرز کی وقت را بوارد له پاستی دوسری ریز
 مسئله نیک که و نه له شرحی له حضور پاشا روید

نار دکی به دو ملا صدی تو بیان کوفت به و مستند
 ملا صدی تشریف هات یا شاه و مستند کی برسی
 ملا صدی جوی داف یا شاه چونکه نما گای له شرک هم بود
 فوئینه وار بو به بواج ملا صدی به در راه به بواج
 صدی راحتی شر بود به ذری امری کرد بانه ملا صدی خطی
 بکلن ملا صدی تشریف هات که ملا صدی جای له ملا
 خطی که دست چونکه و حق فقیقی بکلیان ده ناسی توره بود
 هم رستا به یا شاه کوفت که کوفت توره چا و سینت هیتا به
 هبه کی ده که رکه من بگره الله له کنت شام ده روم هم رستا
 رویت یا شاه جوی کی نه گایند و دهی ملا صدی خطی ما چو
 به هفت به خری که کتیا و لهری و وورک مجلس وانا بلیان
 به و ملا صدی تشریف لهری ای خطی برسی خدا و کی توفیق دا
 جویانک رور هر ملا صدی یا شاه یا شاه که و لهری رور
 گفت و کوفت جوی ملا صدی خطی هم رستا کرد له یا سیه
 گفت و کوفت لهری ملا صدی خطی تشریف هم رستا له یا سیه
 حیات ملا صدی تشریف یا شاه یا شاه کرد ملا صدی که و
 باره خطی یا شاه که کرد یا سیه سفا که کی
 حیات کرد یا شاه ملا صدی باری کرد دیسان یا شاه
 ده نگ نه کرد ملا صدی یا سیه ده ملا صدی حیات کی

یا شا مدرسہ لو مدرسہ روی کہ و جاره کہ وہ مذہب
 قہر و فدای نہ گری مدرسہ کہ شریف روی کہ جار یا شا
 اُمی کرد ہم رون عزت و ہر مہنگی زور مدرسہ خطہ لہ
 مدرسہ را بہ مزینین لہ سر کہ مرک یا شا اصول بہ گی برای
 بہ ہم ہو سر فضل و پیاد کہ ہو ہو ہو بہ عزت و صرفیت
 زور مدرسہ خطہ ہینا صوری نہ ظریف دامدرازد ترجمہ حال
 مدرسہ : کہ و ذاتہ کوری مدرسہ اکامیل ماویا بہ لہ
 تاریخ ۱۱۹۹ کولدی کہ کی یہ واکما کی علوی لہ خدمت
 صیغہ اللہ افندہ زیارہ کہ بہ غبرت مکانست و نکاوت و علمہ کہ
 سرعتی فامینا خارق العادہ کہ ہو وہ یعنی دہست فامینا طہم
 کہ و عصری ہو وہ لہ نہایت فیصلی فامینا ففتیشی وہ فرہو لہ مدرسہ
 ہر مملکتی بہ جو دور بہ نزدیکی - پیرا پیرا کہ کی فہر و
 نا و رہ بہ فدی وہ گہ یاندہ کہ و مملکت وہ نہ فہر بہ کی کام کتابی مملوک
 بہ ہر جمعی دابوایہ وہ نیوس و صلیہ و جزو بہ نزدیکی
 وہ لہ و چٹہ ای امتیہ بیان پختہ کہ کدیا مسلم بہ کن لہ ہو وہ نیکیان
 دارہ نا وہ کہ بیان لہ سر کارہ وہ جار رہی وہ کو کتابی شہاب
 حاصی بیضای لطف جار پختہ زور وہ نیوس صاحبی کتاب
 وہ کو رکی لبہ سولہ کردہ وہ وہ کی دیت جار لطف فدی
 مارمالا صحیفہ کی نور او کی دو وہ وہ کو بیستو وہ لہ جار

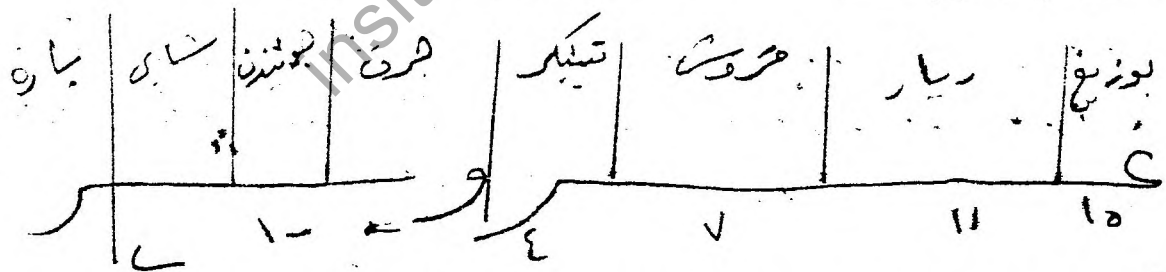
محمد بن خطیر و له گوندی باریکیان مدد ضرر له خاصه س بار بار
 له گوندی گزاره مدد عبداللهی پیره که ما پناستای مدد خطیر
 و مدد محمد تهاوی بعد از له گوندی ورز مدد علی نامزدای
 که و مدد عبداللهی له قرانی یار بیان مدد عا گه و له ناو
 برگ مدد درویش له شیخ ویمان مدد محمدی قال محمدی
 ته و دو طاقه برابری له ناو پیران حاج مدد کاک احمد
 له ورز مدد محمدی مدد آ دعا له محمدان مدد محمدی قریب
 به و کجی له محال سیدگان مدد عبداللهی همدی له محال همدی
 مدد ابوبکر سارنگی که فضل و صبر و صفا و به له محال
 دیر و صبر له حاوران له مددای حیدری چه نذر ایتد
 له گوندی گوندی گراوی حیدری که و مدد عبداللهی گراوی له
 هم و کجی گراوی حاجی بحر آفتد مدد محمدی مدد
 گراوی مدد محمدی شیخانی مدد محمدی قراسخی له
 کوی حاج مدد محمدی باوکی حاج مدد عبداللهی کوی له
 ککوی مدد عبداللهی مدد محمدی فکر له له بغداد و صبر
 به مدد محمدی زهرا له سیاحی شیخ صفوی و دینی باوکی
 کاک آ صدی صبح له و او و مدد صفوی یا یزدی له شاری
 به شیخ قادی و شیخ حسین شیخ حسین و له قند
 سارا عیش امثال که و زاتان له یزدی کلج

حضرت نورالمشقیقین و ضیاء الکاشفین مولانا خالدری
 حبیب صبی و له اکاران اطراف سیمائی مقدس صلی له علیه و آله
 باوکی شیخ عبدالرحمن قره داغی و له قضای شریفان حضرت
 سید طهری ذی الکنایه صبی له تاسیر کے مولانا حبیب الزور
 له بریفکان شیخ نورالدینا مشهور کے ذی الکنایه صبی له سیرت
 مدد خلیل له هریوت عمر اکذیونی و مدد حبیب الحسید هم لبووشم
مواصیب علماء - چونکہ مولانا خطی عالم ربانی ہوو نہ غیرت
 دین و علم دنیای و قلب را نہ ہوو لہ نہ ہند ہند یا
 تکلیف لایا کردیہ لہ ادارہ کی ہوتی و مدد کی موصی و
 پراکت زور ربانے کی وہ قلم کی زور نہ مدد کی بقا قبولی
 نہ کردیہ فقط ہونکہ لو زمانہ کی حیرت حبیب صبی و
 زور صلی صہابی ماری صلی لہ ہوو زکاتے اغنائ
 حاجی کا روحی آموزای بابی داعی فقیر کے قبول کی کردیہ
 زکاتی اغنائی تہ و ذاتی مدد ہفتا بہ زید ہوو
 عدو وہی نہ وی نہ کشتی صیر لہ گوندی ہوجان کہ بیستہ
 با لایو و صندی ضامانی لہ تصرفی داعی دایہ چار ہون
 لو دامہ زاندیہ و لہ ہر نماوی ہونکہ سبب سارا
 نہ حربہ ملوک یعنی (۵۰) کیلویڈیں محرم مکمل و پیکر
 چندانہ لایا جاندی بہ بہ موصی و برائی مولانا خطی

له خدمت گماشتای که وقت بود له وقت زبانی نه پستی به
 وه صومری صلحدی صغری باره کمان زکاتی انعام حاجی شیخی
 کورس نام صوفی خیدانی بود که له داکرا برای حاجی کاچولکی و
 له باو بشرا هم میخواند و له هم میخواند زای بای و ای بود و زکاتی
 انعام بخاری صلحدی ربیع بود و زکاتی انعام صلحدی
 عیسی برای حاجی شیخی صدقه و عهده که له همولیر بود و بار
 گرا بود و در صلحدی گیکلی همولیری زکاتی صد عبدالله پیری گرا
 نبوهی همولیر زکاتی وار دانی گرا بود و و وار دانه تا زمان
 حریت ده دنا اولاد و زکاتی صد عبدالله و برای صلحدی و زده
 صلحدی هومان حاجی صلحدی آحدی سادردانی صلحدی در کس شاد
 برگی صلحدی کمالی شیخو خان و صلحدی الم فحای و صلحدی
 صلحدی آدما له و و وقت شریف له دیر زای بود و همولیر زکاتی
 همولیر و رواتی گونزی خویان بود و صلحدی مدسی همولیر
 جیکلی که له منطقه حکومتی دایوبن به و تقریبی بود و
 صلحدی که وقت لباس ساره که و صلحدی و صلحدی لایان
 له زبانی بود

فصل - له پاستی که وه که پاستی و سیاسی تنظیماتی
 له منطقه حکومتی خفک که عبارت له و رانی سورانه قره
 له جهت ترتیب سیاسی و هر یک جاری ترتیبانی

هوای دامه ز راند زات... حوی رئیس حکومت بود رسول نگ
برای ستاری بود آهصدی باش چاوش باش سهرهم نند بو
سهرهم نند حصدی سهرنی چاوش سورا و چاوش و اولد
چاوش حصدی حصدی صغنی آغای نه ویشیج - سهرهم ننگانه حصدی
باش چاوش دایهون عکری هوهم حوری دور و هم ز او و سنی سهر
سوار و ده هم زار پیاره بود و سنی طوچی رجب آغای
هم ولتری بایرکی حاج نورکی بود که و دو ناره بخ و گیکه
بیست و دو طوچی دارستن نه وای که و ده پان بیست و
ماون نه وای تر و ده بن قمره ی قنابخ مکوس ضراب بود
هم و سنی رئیس تجاری بادی حاج مصطفی آغای بایر بونی
مدله آغای الباس کوزه بود که آهصدی هرک گوشتی هناره ی
حدید، بیلار مسکوس کلات



مگر نه که و ده مانی نه و بوینم که نام مقدار باقالم با
نورساره باس عهده صنا سیم ماری و گیل دور
قله ی دی بوینم ایسی تجاری له قلمی عرصه خاک بکلی

بود و خانقلیدی به سر له و درم هفتینا به لرگو نذی دیانای
 دانا به سار سارگی خانقلیدی و پشایا و کوردی بود
 ده سکارسی خانقلیدی و کوردی سکاری قائمهی حضرت شیخ
 علیه السلام با پیرسیدلم افندی بود و سکاری هفت سارسی
 تاریخ استدی عروس له رواندز مال بود
باب دوفه مین

جناب محمد باشا که خدا کوفیق را ضعی و رای سوری کرد و له هو
 جنگله لانه تنظیمات جاری و معنوی تمام کرد شمره کی
 عدالت و هرقواری علم و رای بارینان کرد که و وفقی له و رای
 بارینان و هزارهوتان و سکار له ده ره یکیان سرجا و حکمدار
 نامدار نیکلیان اسماعیل پاشای عاصیدی که قضای آسیدی
 نگاره و زیبار و راضو و دهو کی له و صیت بود نیکلیان بدرفان
 به گی جزیری که هزاره سیدی و نه دانه له و صیت دایود
 نیکلیان نگاه به گی داسند که هم هو بدید خانه ی شادمانی بازید
 و یا عدل و سکاری له و صیت دایود به نقد برضا امین
 پاشا آسیدی له به ند کسبیت دوی - سید پاشای مام
 شوی عاجز ده کار سید پاشا زرد به دیک رواندز
 حضرت پاشا جناب پاشای نه و زانه ی غایت
 عزت و حرمت ده کار له پاشای سید پاشا زرد

تا به حال پاشا در بر پا شد عالمی منظمی شود صواب
 مولانا بحیرای هندویشی ده شکنی نه و زانه سر تشریف دین
 تواند بود در محمد پاشای محمد پاشا به نمایندگی احمد شکر
 زور استقبال و نوازش ده کا و به مناسبتی ها و ضرایف
 له مدوی خطی مسافر ده کا مولانا خطی بازداشت خرم
 نه و زانه محترمی ده کا سعید پاشا و مدعیان ضرورت
 قریب دو هزار له رواندز ده میمن و صواب پاشا
 له احوال آ و صناعی اسماعیل پاشا و باریان به
 تمامی که حساب ده گاه و دو و زاتان جناب پاشا
 لوضبط و استادی و رای باریان شوق و کمال
 صواب پاشای عهده ده مدوی بود حاضری جری
 درینلو آتشاله فریبک باریان ده کلم و به فکر
 در و صحنون ده کلم

لطیف :- مولانا ضروری نمایندگی نکه باز و خوش حور
 لطیف کوی لوه روز له که ر مولانا خطی بونان
 حورون له که سطره ده با عادی باریان وایم
 صوب به کوهلک ده شون عادی سوران صوب و کشته
 ده ضوت و صادق صوب حاضری سطره آبرام ده کلم
 له نه نیشانی بار به دویدگی ده کلم بدیم لطیف صواب

صد خط له گه ره مولانا ی ضروری ده فصولی ملا یوچ یابری
به کویلی ناهوی طرأ الباب مولانا ی ضروری فصولی جواب
عقود ده ره رهوی که ده صد تو یوچ دو به ده ناهوی
طرأ الباب که وه ره دوو تازینانه به چنده و تبسم یابری
دو به غافیه و فوسره گیارا نا به که ن

فصل اول به له تاریخ ۱۹۸۱ اصحاب محمد یا شافری
با دینان اعدان ده کار تیری و کوسر بار کردن له ده باب به
له کار تیری غایت منتظم فوسره کاره له دماوی فیه و قدیل و
بر دین به سه بر تیری بجه به بر نه وه بی فاسم ده کار
بن کاره له کاره له کاره رساله یا شای که ازیر نه مانه ده
سی افای زیباری و کوریه و اکری و ریشی حری
با دینان بو گل کاره و له عمر و حیثیات لازم موقعی ضوایا
گر تیره و به فوسری نه زامدرا بو ده حیثیات کردن نه ریل زور
که وه له یا شای کو شایکی زور له سه ده یا شای خوی که یانده
با فحری کاره و به سه رو کشتار خوی که یانده شای
فقط کل کاره نه گیرا صوته له سه ده یا شای زیبار
له یو سه افای فوسری قعیاً به صید جلای فوسری
که مخصوص نه ناریاندا صید کل زور به فوسری و ناریاندا
عده سبتی هر یو و ده کل کاره ریشی زور فحری یو و ده بار

له سكرى يا شاي هجوم سه زنگه ده كرد و سه ركوه
فويان ده گبانده نه و جنگه و كو سياني له سه
به كون در حال عدوى سبتيان ده بشتي نه و سه ركوه
و گر توف ده شاف مگر داوست تا پانده سه ركوي
به ر طره ي له شاف كور كرد و كشتي سه ركوي
دوازده سين به صفى و به بوليه كه هجوى بن گله كد و
به وقت و به هجوياري سه ركوه و سه وقت عدوى
كوتن خفتي نو كه يكي زاي به شجر هجوى سه ركوه
كردى كرد نه و سه ركوه فوي نه شيواند تفنگي را گرت
كه عدوى نديك تر بو تفنگه كي مي ي فري قيم كرد كه ناگري
ناگري به عدوى به داو لهه كشي و هجوى كرد سه ركوه
له ردا نه و سه ركوه يا شان له نه ده دا بانگ كرد
يا شان فزوده بي گلهم گرت زيبا ري له يا شاي عدوى قريمان
شكاهي ريان نه كرد و گليان به ردا له سكرى يا شاي
هجو صان بو سه ر زيبا ريان له عمر و جنگه كرد نه و
كدر را كوژ را نه و د مال چياني ناگري بولاي زيبا
عدوى كرد لم يا شان صباب يا شان به كان سلون داند
شاي ناگري نو و عا و اشرافا و احسان اگري دضالتي
سودايتا قضايت قبول كند و هر ضيق به قلقت مناسبت وان
تدقيق كرد

شجاعت! - محمد یا شاه قهری زان صوی غایت نماز و نماز و نماز و
 له و رفتی که لم حرکت ده گر گل سر کردی یا شاه که ره بر
 روایتی له جی به کی دانیشو و قلعه قلعه دارو شاه تر که له پیش
 راه ستابون نه و موقعه واهر که بنو نه و رفقه نگار له گل به
 هار یزایا دهی که نه و یا شاه قلعه و هودی در یزایا به ده ست و ده بود
 فاته ی ده کیشا له گل به و کوله به که هات له نه نیست قلعه که
 و عار دی که و ت که یا شاه تر عرض کرد یا شاه بنو گولدی
 ده گریته و و هر هشتا به فرمود بنو به یا شاه ده نگار نه کرد
 گولدی به کی تر هات له روی دی قلعه ی و عار دی که و ت دیسان
 محمد یا شاه تر عرض کرد یا شاه بنو گولان ده گریته و دیسان
 یا شاه ده نگار نه کرد گل کی رس عات له نیست یا شاه و عار دی
 که و ت محمد یا شاه تر نه نگار و بود عرض کرد یا شاه و ده و بنو به
 و عار دی یا شاه فرمودی محمد نه زان که که ر به من که
 بنو له بزاید دوو گل به به بییم نه و له شکره گولدی
 نه ی و کا و فو به کوشتن ده و نه نقد به ضا به مصفون
 و اکتسوز مؤقی «یعنی پیادگی بصور داما محفوظ دهی
 له یا شاه و فرمودی یا شاه ام گولدی دی نه نهات له یا شاه دوو
 سی رقیق ش زه ی ر کرده ی بصور له دور نهات عرام
 یا و گولم یا شاه عیدانم نه و گله کی کما گریه عار دی

له یاس موفق بوون له سر ضعیف ناکره ی جنبان یاس
 له تجربه کرای قوی سر کوهیک نامدار له که رهنده شکرید
 له ناکری به عتی هتیه وه نه سی ~~هتیه~~ هتیه قوی لولای
 کامیدی تاودا ایمیل یاسای نامیدی که زانی ناکره گیر
 له کسری زیبار سکا له لایندگی له به رته وه و لم لایند
 چونکه جامع امید یاسا و مدیعی ی ده که ریت
 ته بوون قه وه دمه و یی سکا وه مروهی و رای نه شو
 بولای بغداد بدو و قاری کرد قلمی کامیدی له که
 نه و قیچی و محفوظ طبعی که همی هیون ضد معین و
 مدرکاری خدیای یوو قلمی کامیدی یه ته قه و
 یه قه ضبط و تخر کرد وه یوول به گبرای له وئیده ری
 به حاکم دانا وه عوئیک ته وای له لاینا یاسان مروهی
 همتی قوی بولای قضای و عوول یاسا وه چونکه له
 دهوول هرمدی طریق ی ظاهری ذی جنبان حصه
 صنع لفرالدین برتقی له وئ بوو مقدمی له شکری
 خدیایا شهره ی عدالت دینا به روهن بوو وسایق
 لصر ظفری خدیای له دهوول زاقوی به یول
 دفع تسلیم بوون هابنه ریر کارای اطاعتی
حافظ و وصیان - له تأیید یاسا

۱۷۰۸ میں نہ دفع بہ - تواریخ مختلف ہر دو قریب حوضو
 کنگولک و بغداد بہ کرمن و مختصر محملہ محض یا شایا فہ کرد
 ہرستہ تشریف کیم کہ م کلید موصوفہ بغداد و کرکوکت تسلیم
 وہ کہ بن فرصت م قوتیہ زمان زور فائدہ ہونہ سلطان
 محمد زور عقولہ لہ لایہ رجب صرب افندک لبنان و
 سینو ساطل طونہ کی ضبط کردیہ ولہ لایہ بہ
 صد و ۵۵ ملین قرہ نق بہ تحنات صرب کرنا رکڑا لہ و
 لہ لایہ کی استور بہ واسطی عصیان نیکیہ کی اختیار
 راکل زورہ ولہ لایہ محمد علی شاہ مصری عصیان کرنا
 ولایتی حکم و مدکر شام و حلب و اطہ و نسیلیہ کی واکر کردیم
 حہرہ تہہ ہر حراقت تسلیم وہ کہ بن تہہ ٹوشی لولایہ کی استور
 استقلال کیم محمد علی شاہ جواب تہہ و محضرانہ ہوا کی سیکی
 تہہ ہر تہہ من و ضل منطقہ کلوقی بادشاہی استور تاکہ ہم
 تہہ د حکومتان وہ دست وہ تہہ کردستانی دانہ خدا
 توفیق بہ ضبط و تحریبان وہ کہ ہم ہوا کی طاہری وہ ہا و
 خدا وہ رائے منوبائی دري ہم ہوہ نہ دھوکہ لہ تارخ ۱۷۰۹
 ہوہ کہ در بدرخان بہ گل خبری بدرخان بہ گر نہ یا صدہم
 ہر تہہ خبری بہ تہہ ہیئت ہوہ لایہ صید بنباران
 محمد علی شاہ شریف ہوہ خبری لہ خبری لہ کی فقط

تا عدد لوقه دینی - صیدینش به مدیگی که ام و اگر کرد
 له و شان له که هو و چندی لدمه پیاوی سیس و له شری
 به شان: دامندان یا شان به به و لهتی ضوئی صور کرده و
 لوقه به ریکی بگی داستی عله بگری که هو و بیری با شولک و
 با زیان و یا عدل و اطمینانی کرد کرد به و و له که رله شکر
 یا شاس به ری کرد هذا توفیق یا شاید له یا شاکه کوشاکه
 زور له بیدید بیان که بگی داستی به ما رو فنداره و اسیر کرد و
 که هو و مملکتی به فزنی و مملکتی و مقوله و شان کرد و عا
 به شکی که رشتک و به ند و لشی که و به و به به اضیری که
 رواند و به به فصور و فظری که تا بخی و به رواند و کجوری
 کرد و کار و باری عله ی دیگر کردن منطقی با دنیای
 به قتل و تدبیر بیدید بیان ختام کرد و منطقی که کو صراط
 له بهرته خری صیدینش و تا فتهای شری قضای مرده که
 به دو وقت ناخ له سوله یای رو و و و حرضاً که شکاری دها تا
 هو اکورک که له فتهای شکاری تا صیدی به ادر و به نو صید و
 حدودی طبیعیه ی مملکت که بر ابرات نه و چیا ی هوا کور که
 که بهرته صوبی بهر ابر و باری بر ابر که و بهرته شکاری
 که بهرته بهر ابر و باری مرکوره چوای شکوه که طری
 شمایی بهر ابر و باری کادری شوی به گروی

کلیله حینه که نه و کلیله شسته دو که طرف شمالی حرای اچاری
 کا درے سنوی لم گروی کید شسته که نه و کید شسته دو
 هم زار ساریش هم نوقه له طرف هکدار یکی هوری سارا اچاری
 همدیکی ضروری هملکتی هوی له که رکتاران که وندریکے نصب
 گرا به و بنط ساری صیای سپه رری مید نیات که طرف شرقی
 سنوی حرای رو باری لاوینیه گروی شته بی که طرفی
 حرای رو باری روانده همدیکی ناگوبانه که
 جهتی شرقی حرای رو باری باد نیام مکوران و طرف حری
 حرای رو باری شریانه که به ر مکتوری زوری و
 پشوده که نورالدینیان پادشاهوار له که ر مکتوی سلجانی
 صیای مریکه و قهقهه بی له که ر مکتوی کتای زی پدی سوارا
 و زی هوری صیای سیمار و همدیکی وصل هورماد و کوف و
 یار و صیای کوبانه

فصل دومه من له باب ثانی اصحاب محمدیانی له یلته
 سغری یار نیان به راقتضای سیمای نذیه هوری عکری
 کرد یعنی سواره ی مویم هوری گیانده پینج هزار بیانه منی
 که یانده بیست هزار له یاشان نه و نصد هوراهو
 میدان و قوتی له نذیرک و نذیه خانانی به تاران
 هشتا به و هشتی که در سه صرف کردن له مستحقان فقط

هر چه صرفی به عدد و شمار نه بود کو تکلی عیار کرد بود
 له عیار خذنی و انالو به و عیار و در آری استحقاق
فائده - خد یا شای نه ز نه داری هم بود خذنی داری
 هراری صرف وقتی نه صدی خصل بود صدق و خیراتی حقیران
 اصنان و خیراتی مدد دعا گوینان له فرض نه هراری له طرف
 نقد اصدی خصل و در خذنی داری خرج و ضرایع و نه و
 طرز هشتان صدق و سوی جوله میری بود هوس و برای عکس
 مصرفی انشادات و تحلیلات له لای حق و سوی تأدییه کار
 خذنی داری ماری مشوه و تیلر خلا شاتر بود مصرف معوق
 الهاده دینو بری رتبه و ضیگان مصرف له طرف که و درایه
 فائده بیلگی دی خد یا شای دو و دوی هم بود که و دی
ناوی بود تجیع کی کی بایز کی بایر بایر فوشتی
تا غا به گی بود صرف دیکه بود «گزنار» جا رد فر زرضیده
 بود له استبوری صلب کرد و دوه خد یا شای هیچ اولاد نه بود
 صرف کی بعضی صنداری ناو داری صد ابوکری بایر باطل
 شای غای بود یا دلی ناویش ابوکره به ناو با پیری
 هوی کرابه داره هر چه یا شای له اصله ای بعضی
 غایت محفوظ بود نفوس هو هوی صرف تاسی صد
 نفوس بود دائماً له صد زیار یتم بریم و عیسری

به حیو کرای له قای بووه چوکه قاعه ی سیسی نه و
 زانسه ی وه لهابوره له پیا وک موم خوری خوری هر ری
 مردایا یا کبوز رایسه نه گه ر کور کچکی له یاشر به چله بابا نه ی
 نه کرد نه وویان ده هیایه قای یاشان به خرق و به هوس
 به حیویان نه کرد تا ده گه یسه حری شد و کوشی
 معلوم بو باری نه یم منصب دابوایه نه و منعی ده رای و مراد
 سدی بای تسلیم ده کرد نه گه ر کچ بوایه دیسان
 له قای به حیو که کرا سید ده بووه نه و جار به
 پیا وکی اهل نه و کسوف ده و خدیا تا له یاشر خورجی
 خری باوینان قریک به قدری لوسر تحب و تیار ره بووه
 له وقی که له کمین فرصت دابو مانع صیولتی کرد مانع که
 نه وه بووه له و نه ر کرده و سوپاس له کوندانی بیدریای
 داناوون رهش سوباشر سه برده ی به قوو به صی پیاوی
 که له لای بووه له و کوندی که ک بوینه به نه و له یاشر نفستن
 بصیبتی بیدری دین دوره ی له وغان ده ده ن که نه ی
 قویاشر به قوو پیاوانی تیدا به له هم و طرفیلی کاکری
 به قوه ده و ضایعی به به ره ده ن رهش سوباشر به قوو
 بیدری لیاوی نه و موئین متجاسر که و جنایه نه ی
 مانع ای - بخاری بووینده که نه و جنایه نه که نه

نذیری قضای سبّار کویج ده کالولای مو صفر فرار
 لکھا پیا و لکھی رستم سوباشی لم ده روهی قای بووه نهو
 پیا وه در حال حار ده بک به ظریفی صوفو دور رور فو ده گیسنه
 رواندز نه و مصبی و استیان هتیا بته رشی سوباشی و
 ره فیکای لکھ چا وک به گریان اخصی پیا ده کال با شاهم لم بمان
 لکم لم رکان روری روناکی کا ده بیسه شوی تاریک در مال
 آمر ده کال نه و ساری لم رواندز مو صوفو ده بک ساری نه و وقتی
 لم زار و پینج صت ساریک لم رواندز مو صوفو ده بک به ظریفی
 لبو سمات نه و سوارانه حاضر و تما حار ده بی له و هنگی
 مو صوفو نه وای مو صوفو ا حضار ده کال آمر ده فروری تو ری
 رستم سوباشی لم نگر و طلوع تا پینج روری تر نه و انتقامی
 نه که نه و نه وی هر ای پیا ده کلم نه و سواره چیت و طرکان
 به کوفیق حد سوار ده بی له سوار و بیک دلدر ساری و رون
 به دور رور ده کال نه مو صوفو تا شا که ن لیسای و دستای
 سبّار بتر پیا مو صوفو رکیب کویج ده هینه رنه و استیان
 له پیا وی نه رکه ریان (۷۰۰) نذیری و کورن کوی نه و
 ه (۷۰۰) که سکی و برن نه و (۷۰۰) جود کوی بی یا نه
 رستک ده کال و ده دنون نه و یا نه رستمی سلم سوار نه
 رور حست و طلالی ده کال نه کی ده رینی سوار له باکی

[illegible]

" زی د دیری که وی لاری آ میر کوئشه له ژن و پیا و
 نه ره جو لنام و خواش . " دو منفذ روئیان و کھوکا رایش
 است ده یازده نه پیشی خد هک . مال ضح و سرور و شیه و
 " تدر له یاسر هائی که وانه . بناب پاشای و ساسا و کت
 " صدقه و خیراتی زور و کا و " شری نعتی خدای و کا .
 " آموای سزوبه که و یزید یار . هد پنه ی فیه قی و کدی
 انکی مار مال ده کا .

کتاب **قی** علی لک کا . " صباب پاشای به فکر
 " دهی که نه و عا به که پیشه . " هدایت و ملان بهی .
 " آری قه رقی له که . " ده کا . " انما له که ری لهر دهستی و
 " اده نیسی و ده له . " سفره دای له که رکه و طعام ده خوا و
 " جار له که رضوی سوار ده کا . " ده عین نه و بری صیان نه و
 " صیان نه و صیانه عینه . " برابری مارک شیخ عبداللہ
 " شری سید طم اقتدی به . " وئید ری له که رکاک به کر
 " باز ری ده کا نه و عا نه . " زور صا چان و حسه
 " الدار و رین اندام ویا . " برتد و اسحر شکی
 " رین بروه فقط که میری . " وی صوریکاوی بروه قلله
 " اولک و صقیانه ی به سوری له أرض خایه
 " یار تر میرند زمانیدی . " یسا تکلیف اسلام

بپوری گئے وہ گا۔ جواب ہے وہ دیکھو وہ پاشا کے من نہ سہم
 بپورمان بپم لو مرا کہ فوتی کے نا قارم یا شاسکت
 وہ کا چونکہ بہ در وہ ہی عہ کی بگی لہ ہووہ جہ نہ وہ بیکہ دی
 ملت وہ دا و لہ وہ وہ یہ زور تطفیف وہ کا دیسان تکلیف
 اسدی لے وہ کا عدا بگی ہر جواب پیشی وہ دا دیسان
 پاشا نہ مائیک مہنتی وہ دا و زور ہرستی وہ گری سن
 بارہ طلبی اسدم بپوری لہ عدا بگی وہ کا ہر جواب
 جاران وہ دا مدہ کی امرا کی بایں ز بار وہی واکہ نہ و
 عدا بگی ش لہ واکہ کی ہر پاشا کی وہی کہ ویشی لہ واکہ کی
 صم زور صرف گیرای وہی لہ پاشا نہ وہ کہ صباب پاشا
 اسدم بپوری عدا بگی نا اُصید کی وہی شہ و امر وہ کاتہ حسن
 ملوکی جلد لہ رو عدا بگی جنگلیہ و صبارہ کی بہ پردی
 گری و باری وہ بتم و بختلینی سینی کہ عالم لہ چہ تہ وینن
 عدا بگی پہ بگی لہ گردن بہ پردی گری و باری وہ کر ایہ و
 سن پوڑ صبارہ کی عدا بگی بہ پردی وہ دھیف لہ پاشا
 سن پوڑ لہ ہر زیدہ پاشا نہ ہی واکہ صبارہ کی لہ پردی
 وہ کہ نہ وہ وہ دینن لہ گوئی دیانان دمن وہ کہ نہ
 تاد لہ و ببادوست و زربا و مرکور و لہ ویندی و دلاستی
 پاشوک و باریان و صبار و یادل کہ اصیر کرانوں

وہ لکھتے رہا نہ۔ رواندز و زوریان بہ در مسلمان ہوتے
 لے بیاقوتی مد خط صالح بن جہتی و خولہ بن ولایت زوریان
 حال بن خانیکی و انکی صاحب و صوہ صوہ کنک کچی صالح بن ولایت یہ
 بہ صین کوری قصاب کوری زولید بہ و صالح بن ولایت یہ
 بولک حیرت خزان مد عزیزی حقہ ہامی باولی سلیمان ہم کرد
 میر خزان مد عزیزی باولی باویل کا دباویل آغا لہ و خیرانی
 بہ بن قلعی مرکزہ ہر دو و گیان زنی چالی بیون

دھکا پتی گیلی! جا لیک دہ رویت لہ لای
 ہر ولایت دیتے ہو رواندز نہ و دہ رویت کہ ریکی وی دہب دہ گاتہ
 کاوکی قابان لہ گری عہد ہی نہ و ہر داری بنی ناکری پٹانہ
 رواندز کا دہریش نہ و لہ و ہر صوہ تصادف گوراک دی کہ رک
 نہ و دہ رویت ہی دہ خواہ بہ پتی دیتے رواندز عزمت محمد پانی
 عرض دہ کا پانی نہ و پیری نہ و من لہ گری کلا بنگ بہ جز تمام لہ و م
 دہ گرتے کو بولتے پتی تقسیم کرد نہ و من بولتے صوم گرت گورک جی نہ و م
 لہ نو بہ ہی کو گورک ہات کہ رک ضا فوارد و مصطلی کرد پانی
 نہ و دہ کا کہ ریکی چان لہ و ریحہ میکی تمام یہ و نہ دہ رویت و بہ دہر
 دہ رک انتقامی لہ و گورک بہ ضا گہ نیست و لہ و سفای آفرودہ کالہ
 معین نہ و رک دہی تھہ نگلی سن صہ تھہ نگلی و نہریتہ گراہی
 بذر راو دہ ہم سن تصادف گورک کی لہ و جی کہ کہ رک

کج نورایم ده بین و ده کورن و کویای ده برن و دیتته خیزت
 پاشای که و جاربایا به به روضه ده ته و انتقام کرم له گورگ
 ستاند به خیرهای .. دیستان حکایتی سیکسی
 جاربای له لای ده رکه و ما ویلیان سیدیدی دیتته لای رواند
 نه و سیدیه سه رکه پیوازیه کی گه و سه له گه رجه ند نان له باغی
 رادیه له کنی آشن کونه ماسی دو بیای واره کونی
 ده گه نه نه و سیده پیوازی باغی سید به کیه در او
 تینه گه نه به نقشتای جلع با رد به مردان روی زرد در ده
 پیادانه به طلع کیه رادی ضیاری به شافق سیدی کورن
 ده ست ده به نه باغی سیدی ده بین نه وی به کیه در او
 تیکه یستیه سه رکه پیوازیه نه مجاهد رانانه پیوازیه که
 مره ده ده ن و صیای هندی ده کورن جباریه سیدی شهید
 له ویدری ده منی خبری کورانی نه و سیدی و پاشای راه گه نه
 پاشا چونکه به طبیعت صبر و عذری زور له ده هو نه جو سید
 که و ده لو سید له غممان چاوی پر له گریان ده به اهر ده کما
 به صرمت ده بین جباریه سید ده بین ده رواند و به شد
 همت له پاشا شوشتو کفن کردن له به برضانی شهید
 به داری صیدی و فنی ده کن له پاشان جبار پاشای
 ده که رایت فکر کردن فتحا کرینه صلی سیدی له پاشا

می بیست نام و مسجد است پاشا میرزا یکی دهی ناو و ده و
 میرزایه زرتیکی پیش چاو صاحب حسن دهی رسول به گی برای پاشا
 چاو دژری ری میرزا دهکا ری میرزا صاحب غفث دهی قصبه بومری
 قوی کا کا نه و میرزایه به کماله ادب و نادر ده چینه فرزند
 پاشای طلی رخصت دانی قوی له پاشا دهکا پاشا بجایب
 ده مینی سبهی رخصت خواستن له میرزای سوال دهکا نه و ل
 میرزا جوایی نه چینه در پاشای عرض دهکا پاشا به الحاح
 دیان سبهی رخصت خواستن له میرزای ده پرس و ده معروف
 رخت بری سبهی روشتت مییم نه و ده قی میرزا به کوب
 نزاکت پاشای سرجال حال قوی دهکا پاشا هم هووی بدی له
 حدشان دهکو فستری لیدی و نه رهوی ماکم رو و چنگی قوت دلت
 پاشا تاسه و صده کی نه و که ده چینه ده داکرهی هره عی
 به مری ناو مار و نه رهوی هم رو و صولی پاشا که رسول به که
 دهکا دیتا به منور پاشای پا دهو بی پاشا به مدد و فرمود
 رسول رسول به که ده ستا به له رزنی دهکا وریشی بری پاشا کوه
 دهکا و رسول به که له هیبتان زرتانی و هودی ده ستا به چنه دهکا
 دو باره به شدت پاشا ده مری و رسول رسول به که در
 برت پاشا ده مری بری هر دو و چاوت ده ری رسول
 به که له ترس هیبت و حدی پاشا ده کوی و عیست

بجای هوش ده به خبر ده من به بود سازمانی دایک پاشا
 رسول به گز هوش سازمان به به نه ن در لولای پاشای بیسی
 رسول به گز بجای هوش که کن عتبی کوتیک ده به گریان ده کامسبی
 له پاشای ده برص پاشای بیسی لود دایک فوی بیان ده کامای بیسی
 ده ری روره لود محافظی ناموس نه وی که تو بکری ده گز روی
 کریش دایس که من همنوم له یاسلی قدیمیک حواله من وه فو
 دیکت وه وه فو سازمان به پاشای ده ری والد درحق دیکر وه
 ده حیدر و یاریم ملت جارتیک بی او بیست کلا پرویدا له میدان
 سارست له سارست ده دهم هشتان حواله گز سازمان بیسی
 نه و تکدیده می بو پاشای بیسی دوو پروژ بود سازمان دایک
 بیسی به رسول به گز ده ری

فصل سی و یکم: اِذَا اَتَمَّ امْرُؤٌ نَفَقَتَهُ تَوَجَّاهُ
 اِدْقِلْ عَمَّ رَجْعَةً اَوْ كَوْنُ يَسْتَدِ بِهٖ وَاُولُو رِثَتِهِ نَفَقَتُهُ ظَهَرَ اَمَّا
 كَوْنُ تَرَا تَرَى تَعَاوَلُو رِثَتَهُ اِنْ تَقَارَكَ

به مصنفان لکد کما به روان یعنی بولم رکابند زواندی هم به چر
 سازمان فورا فکر له و وقت که فکر له فکر له در تر گوی می که و
 ده کرد و معانی ما وی و معنوی رو یا ندا و اسبابی نوای
 حیا و مملکتی له زیر پرده فویان کما خدا بیسی له و سپان
 ساحری ضروری عیاد رضا پاشا عذر که له و زمانان

ولک بغدادی بودیم نزد رفیع احوال و منوچاهری محمد یاسای به تفصیل
حضرت سلطان محمودی کردیم و سببی وی بایزیدگی خاص که با پدر
عبداللہ یاسای بایستی بود به مقتضای طبیعت نوشتیم که در آن
محمد یاسای بود استنبوری که به هور و اسفندیار که بودی که بایزید
تصور یاسای و او احوال محمد یاسای به کیف در حق حضرت سلطان محمودی
کرد چونکه سلطان محمودی بایزیدگی تا آمدی سعادت علی رضا یاسای
کرد سلطان محمودی سعادت آن هم را سلا بود و در سلا حضرت
عیسی که در دست و در یکی که به راء و در یکی که در زمان نا
سلا بود سلطان محمودی به هر دو داند و خارج غایت و در
بود سعادت محمد یاسای و در یکی که در راء و در یکی که در
تقدیم اہم لہ و در ہم اہمیت یکی زور و داند و سعادت جاریت مکاتبات
بایزید یکی که در راء و در یکی که در راء و در یکی که در راء و در یکی که در راء
و کہ الی و الی و راء و در یکی که در راء و در یکی که در راء و در یکی که در راء
بایزید یاسای کہ تا و در یکی که در راء و در یکی که در راء و در یکی که در راء
بایزید یاسای بہ ہوہ بہ زور و در یکی کہ کہ بہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ
طلک بدرغای الحاضیان یی کرد کہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ
محمد یاسای کرد کہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ
بر ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ
ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ ہوہ

نه ویش القاف و سید یا ... کرد ما حسد یا شا به نودرو
تقرعا فیک زور هانه ناگر کی ... برای محمد یا شای به
هو و بعضی صد ... سوار بیادهی لم ناصیدی بو خرای کامیدی
زور حکم بو سید یا شا هوی نه ناصیدی نه گایاند له سه روی زیارو
رتران و شیر وانیان رست لغو ... دیا ن جهت یستغاث زیار و ...
و بارک و نه وانه کی هم هوو کرانین و عد رضا یا شای و الی بعدا به هوو
به نه و ردوی حراق و غیره ... دیره و هر گیشتم خرفان و هولم میرد
له شکر کی خدی یا شا لکم هوو ... اریو بیادهی له رواندزی بقدر شکر کردن
کر دلوم وه ... چونکه خدی یا شا ... شکر کردن هم هوو له نه ویش و غیره
هه گر خدی یا شا ایرانی لکم هوو ... یا شای روی لغو شار دبو و وظایر کی
نه و نه که لم و فیکدی و ... و کومک بها و محمد شافعی معاونت
کردن پیدابوو له یا شای ... نه ویش یا شا له ده شتم دیا ن
رکزی هیج کرد و دوو ... زور هاوی حکوم بو که خدی یا شا ...
له که ره کا هه نه که موقف ... القاف به ایران ده کا له به ر
نه ویش سید یا شا زور حکم ... و هوی و هوی ده کا هونکه قلک
آزکی لم موقف بونی ... یا شای را بوو نه ویش کی
یا شای له و فیکدی ... که کرد و نه که زور فکر ده کا و ...
نه که ... و نه که ... جناب صد کی شریف
دینک لایه یا شا یا شا ... عاده کی فیکدی و الی بعدا به نه

بیکس که دره ی دین و ، دنیای پر صمدی کردی به له
 خصوص شکر کردن ده که رشیدیای هشاره که لمدی ده کا
 صباب مولای فضل ده رهووی شری له که ربه که ده ره با چینه
 لای رضالتی کی بک یی چونکه ایا قضا مخالفی رکی مدی
 نه ده کمد در حال سوار دهی له خدمت مدی ده چینه لاک
 رشیدیای رشیدیای که خبری لالتی جناب مدی و
 یاسای ده دهی علی کیف هوشی و ضیح دهی ده ره رهووی
 که و داتانه به عزی و حرمت بشت لام و کو شرفیاف هات
 تا ده دهی ضیعی استقبالیان ده کا و دهی مولای خط صاحب دهی
 ده چینه دور ضیوت له یاسر حرمت و گفت و گو یکی رشیدیای
 روو ده رشیدیای ده کا یی دهی بخیر لای رشیدیای
 ده کا له رکی و نصحتی صباب ملاک خط صابیه و صالحت
 رشیدیای رشیدیای و له رکی خدمتی صباب ملا
 رشیدیای رشیدیای ده کا و به مدی دهی اکبری یاسای صابیه
 که نه من رشیدیای پیم به لصدوی له ر اهری یاسای
 لکه رهوی ده پیم حفظ سزا و عهدی نه من لوظاضری لوف محمد
 یاسای بکه به مظهری عظمی یاسای و به عزی و حرمت
 بی نیرمه ده ر جیکم و مکتومی هوی یاسان رشیدیای
 به رشیدیای دهی که من له و صبا سقم که نه لوف پاره کی

رَوَافِدِ بُوَ اِيرانِ نَارِ دَرِیَهِ حَمْدِ یَا شَا
 مَهْ فَوَّیْ نَمَ گَه رَه سَا یَی بُو گَه مَن بَه کَه نَفْ هَا مَه وَه اِنْتَقَامِ لَم اِيرانِ
 لَه کَنه مَن سَه لَه گَه رَنه کُرْ هَا مَه وَه فُذْنَم رُزْدَه پِشِشِ فَوَّشِ
 مَاهِ مَه وَصَبَابِ عِلَاوِ حَمْدِ یَا شَا لَه فُذْنَم حَمْدِ یَا شَا هَم مَسْمُومِ
 رَسْمِ یَا شَا نَه گَه رَحْمَتِ یَا شَا دَه تَرَنَه لَای فُذْنَم دَارِ رَوَانْدَرِ
 دَوَاحِ وَشِشِ یَا رَه هَمِیَرِ لَه کَه سَرِ کَه وَرَه مَایِ بَه هَمِیَرِ
 یَا شَا بَارِ کَه نَه دَه مِشَه دَه مَن دِیَانِ یَا شَا حَمْدِ یَا شَا
 مَن رَوَافِدِ اَسْتَاغْفِرُکَ دَه مَالِیجِ عَمَدِ مَکُورِ نَازِیَنِ کَشَا
 رَوَانْدَرِ دَه مَحْمَدِ یَا شَا دَه کَم کَه فَوَّشِ حَاضِرِ دَه وَبِیَاوِی دَه گَه رَه
 فَوَّ مِیَنِ دِیَا رَه اِشَاءِ اَللّهِ رَوَافِدِ هَوَارِه مَن لَه سَرِ رِیْگِ کُتُومِ لَه
 اَسْتِغْفِرُکَ دَه گَه پَرِیْه وَه عَا جِز مَه مَن کَه گَه یَی مِیَنِ بَه بَارِ اَنُو عَفْوِ
 یَا دَرِ شَا هَم بَه کِلِفَتِ دَه تَرَنَه اَوَه حَمْدِ یَا شَا لَه نَزِیْجِ وَ وَرَدِ
 مَکُورِ اِیْرَاقِ فَوَّی عَمَدِ حَمْدِ یَا شَا دَه مَکُورِ دَه مَکُورِ مَکُورِ
 مَن نَدِیَا وَکَه اَمِیْنِ بَرِ تِیْبِ دَه مَکُورِ مَکُورِ مَکُورِ دَه مَکُورِ
 مَکُورِ دَه مَکُورِ یَا شَا لَه مَکُورِ مَکُورِ مَکُورِ یَا شَا اَمِیْنِ
 دَه دَایِ کَه مَن فُلَانِ رَوَافِدِ دَه گَه رَه مَن کَه لُغَوِشِ بِلَه مَه وَه رُیْ
 یَا شَا لَقَا اَسْتِغْفِرُکَ دَه مَکُورِ یَا شَا لَه مَکُورِ مَکُورِ دَه مَکُورِ
 مَکُورِ مَن بَه مَکُورِ مَکُورِ دَه گَه رَه مَن کَه لُغَوِشِ بِلَه مَه وَه رُیْ
 دَه مَکُورِ مَن بَه مَکُورِ مَکُورِ دَه گَه رَه مَن کَه لُغَوِشِ بِلَه مَه وَه رُیْ

محمد یاسا لہ۔ جیلر کی ہمد بگروٹ و ک ہا ویتہ بجرک
 تصادف لہ وقت گمہ و امہ دہا جگہک والیان قہ عاقلہ
 قضائیکہ ملحقہ طرزیانی و لضاخہ و کاروان سراسیال نگاری
 دہی دیرنگ ہر وی خاتمہ عالی، بعد قضائہ ی ج و جہلی
 خصمانہ ریلے و بولیس محمد یاسا بٹہا جلیہ لرا قوی
 دہکا و در حال تہ و تار دہی غوثہ ظور کی ہو جہ دیای
 بجرک سیاہ دہکا مدیخری قتی دہا ریپاوائی یاسا لہ
 سہ نی داندی کو رو سملائی و دھو یاسا نو
 ساری نور ساری ساری جاسا لہ دہتی لڑال دلیہ
 دہی قری سنی دہی مدیخری وک لہ دینی کور
 حارس دیتہ ہویشی گریان و ضوئہ یاسا دہکی عقلمند
 داصین دیتہ بنی لوی مدیخری ضلی کئی دہی گیر جہ بر
 (رفتہ از برہما) مدیخری جانا بور (مدیخری قتی بہ
 مقامی الماقل تلفیخ الدعارہ یعنی اشائیک بویشا وک
 عاقل دیکس اشاری تہم یاسا و خبطہوی دہکا و تہ مالک
 اصفا و صرف مہوی اسدیک لہ صحتی و لاند بہ دہا لہ
 (آہ ابن بکر بیچ) است جوت مستنیز رگتہ و قیام و
 اتہ و کبر و اذرا) اعلیٰ للاح قن نظر ضیل فضا (بہر
 قریورہ کھر ا و لکھتہ کھرا الدراکی

ترجمه : هر هوو مدی . . . خاصه فوایه هر که سینه ظفر باتی
فقصه یی بوئی بهی جیرا نه که یا شان در پکتن فای تیش کا
هر هوو که مگر به له یا ستر بهند فر قوژین مدد خیزی مفتی که به رقبصای
به کمال اسف و تکلیفی کیته . . . رواندز وله و قعی الیم یا شان
نازین رواندز و اطرف بر لوبو له گریان و سینه تا ریج و افاتی
نه و خیم

در سیم کوتیان بهی خدیجه
آه چند زندگه هویدا شد . . . نعمش اینی خرب دریا
۱۰۰۰
۱۰۰
۱۰
۴
۶۰
۱۰۰۰

تولد نه و زاته کی ۱۱۸۹ و حای ۱۰۰۰ هجری ۱۲۶۰
کلوصتی ۱۲ محمد یا شالم به رنده ب و کمالیت وی کم نوازی سیری
عصری صوی بو به فائده

حیری عصری بو سیری عصر
نور دریر دهی زحای کورتر
رحمت الله کلیه رحمتی و اصفا . . .

فصل چارمین :- (باب دهمین) :- له یا سینه

به رخصتی خدا شاد بودی خدا یا شا . چونکه صدری انظم و مستعد است
 و ذلک تنظیماتی حکومتی رواندزی نه کرد بود و له خودتاه ر
 له با و بنا ف بره ن تنظیماتی کرد بود یعنی اینست با تا آمدیدی له
 منظمی زیبار و نگاره و زافو و ده . دهون به ماکم و ابود
 به مرکزی تا سره بود له ضد قش عاک به گری و استرنگم کی کرده
 ماکم لهره و نیریدیان و کوری به رضان به گری هزیری کرد بود ماکم
 هزیر و صیردین منظمی رواندز و صوران به ماکم ما بود
 به اتفاق لهره و صیردین هزیری خدا یا شا رخصتی آمدید به بر آنکه کی
 خدا یا شا یان کرده ماکم چونکه به و قش رسول یا شای برای خدا یا شا
 به قو و به (۶۰۰) سوار پیادگی دو سواران له طرف آستان
 یا شای تا گری خطی رخصتی گیر ابود و به محاصره تدر ابود فقط
 چونکه قه رانی تا صدگی زور قش بود و صید با شای زور پیادی
 سارای له لا بود و به که رین نه رایه فقط له رواندزی له ضدی
 که و به کر برایتکه ناوسیمان به گری که با پیری قو و شید به گری تا ران
 لهری بو که و صلیمان به که ماری له هزاتی رواندزی بود نه و قرانه
 له چینی خانه و کارهای سرای حاجی محمود تا خای قو و و
 سیمان به گری با شای بخار حاجی الیاسی که و به که ریواله
 تا و شای با پیری شریک آغای و له که ر به پند پیادی که و به رواندزی
 به نادری ریاقه با نگار کن قویان به کماله یا سهر نان قو و و

وہ قصہ کردن دہ رگہ یان لہ رگہ رگہ دہ دایان دہری اقصیٰ
گلگی منہ ماکئی حق منہ دہی نہ نگو معاونتم بکھن نہ منلہ
جوتی حیدر پاشای دہشت نہ ذاتانہ شہر سید بہ زیانی
مدیم جو اقطاع کردن و دست لہر گرتی سلیمان پتہ لہ و
نہی دہ بہ و جہی غیر خواہر قصہ یک دہ کا قصہ ہی نہ و
نصیب کارانہ سلیمان بگی کوی نارائی و بیانی دہری نہ گہ
معاونتم نہ کن لہ جوانو دہ کورم نہ و عقلمندانہ ہونکہ سلیمان
بگی پیا وین سہرت و دہ تغر بووہ چہرہ و رانہ
سلوک دہ کن و قصہ لہستان دہ کن دہشت دہ یان
لہ رگہ و رایہ لہ رہند اگاہ دہ کن دہ کن دہ کن
کے تاکات وہ و سلیمان پتہ رخصتیاں نارائی پتہ و پتہ
بہ ناعہ پتہ و لہ قرائی دہ منہ و پتہ پتہ و پتہ پتہ
بہ و پتہ و لہ لہ پتہ پتہ و پتہ پتہ و پتہ پتہ
اگہ پتہ لہ گہ رگہ ہنگ و پتہ و پتہ دہ زانی لہ پتہ
پتہ کہ پتہ پتہ و پتہ پتہ و پتہ پتہ و پتہ پتہ
سلیمان پتہ دہ دہ بہ پتہ پتہ و پتہ پتہ و پتہ پتہ
پتہ پتہ و پتہ و پتہ و پتہ و پتہ و پتہ و پتہ
پتہ پتہ پتہ پتہ پتہ و پتہ و پتہ و پتہ و پتہ
پتہ و پتہ و پتہ و پتہ و پتہ و پتہ و پتہ و پتہ

له شەری سەئیرکە سلیمان بەگە و ئەو بیا وەک لەگە
 ە قراتی دانە بەگرتی وە بان ەئیتە فرمتی ئەم بەگە و
 وقتی لە سەربانی دیوانی دانیشی بەگە سلیمان بەگ دەبینت
 فرمتی ئەم بەگە ئەم بەگە حاجی ایسی و بیا وەک رواندزی
 دەرمانی وە دا فقط عوالاتی جافە بە قەمەم دەزانە وصال
 فدای قەری سلیمان بەگە وەک وامەرەکا دەیکورن و بیا وەک
 لە بەگەدانەکی دەرەکی ناو حەیان بەگە کە زۆر ظلام و بە قوت
 نا زابوو بوگرتی سلیمان بەگ دە چیتە سە سلیمان بەگ سلیمان
 زۆر بیا وەک نا زابوو سە سلیمان بەگ دەستە
 دە دانە فەزیر پەشت لە سەربانی دیوانی بوگرتی
 رواندزی وەرمانە و حەیان بەگە وەرگەشتی بە شەری
 رووتی لوی وە فەقە لە سەربانی بەر قەمەم گەشت
 ناگە و حەیان بەگە ەم لە سلیمان بەگە وە فە سلیمان بەگە
 با سوپاس دەگەشتە وە ناگانی لە فەقە بەگە بانی بریدی سەنەکی
 دیوانی پەشتو پەشت فەزیری رووتی بە فەقە دەگەشت فەقە
 فەقە لە ناگە وە فەقەمە گەشتی زۆر لە فەقە بەگە یانای
 لێ وە فەقە بەگە فەقە ناگە اما با نەگە وە فەقە بەگە
 ەم بەگە فەقە لە و وقتی کە بانگە وە فەقە لە سەربانی دیوانی
 فەقە کە وامەن بەگە و فەقە بەگە و فەقە بەگە و فەقە بەگە

که و تن له وین نا بزوی آهصد بک بیوان ده نیری سلیمان نه کی له
 پستی جو کی زدر به وقت هر ده دهی هینست و بیوانی و مکتب
 کوشتنی ده کاله و وقتی بویک شازمانی دایک سوله میانم گی و اکهمدم
 دیکت لای آهصد به گ پچی ده ری آهصد شیرک قعلی قست گاه رام
 پچی نه گاه سلیمان بکوزی آهصد به گ له سر رخای دایک مرفت
 له گوشتنی سلیمان ده کا خط حبس ده کا و هر دو وین ی زنجیر
 قدر بزر ده کا (اه سلیمان بنید هر که احام و کن بود هر کنو آینه یسار
 اسکندر خوار شد)

استفاوه له فرصت الهم و انقادی عظمی گاهه سر رواند
 که له لایه ای نینک شیر جنگ با خون بلند و لو میر یانای بود
 لغه ی نینک دریای سیاه و له لایه عظمی سلیمان
 ضیق آزادی که سوخت یانای به جوی (۱۱۱) له کده و له لایه
 دایا و لایه ای سلیمان نینک له که رکه عظمی سلیمان
 دایا پیدای بود آهصد یانای کورک سلیمان یانای عظمی سلیمان
 به له کده نینک زور هانه سرورک و قحط نه وانه ی دایا کورک
 له ده راوی دو کاف و سارکلی لو کورک له سر یانای و درینک
 لذ سر رانی له شکر پیرانده و عظمی سلیمان و عظمی سلیمان
 دایا و عظمی سلیمان بیویا الخایان به و له کده نینک
 کور رانی و میر و دیر بان اسفند کده و دیر و دیر

که ملی شایقا و له مرگه وری جامعی دوره تفنگه کی دای
 له پشته میر احمد ودا میر احمد دپنی نه و کوره له
 خانی ناو ده هو ده دا که هوئی بای قوتم کرده نه و تفنگچی
 که لو قحاطه میر احمد راوستا بون ده و ده کی توخا یه ده و ده
 که کور را بحس به کی تیدا بوو که تا تفته نگی هو ده که بیز نه و کوره
 هم ند که سیکه دیس بر بیدار ده کا پا شان ده کارن که هو
 له وینه ری سو و هر کی خجرائی که لن دپ له دونه کیشتن
 ده که هامینه سه زر که ی پیا وی احمد لگی نه و روژی
 هوئی نه گزاردان صرار که ده ن هر به گزاده کی کیشتن
 ده حقنا حق که بیان میر احمد بیانی به بر بیداری هکینه و
 را که ی هم له پاس دو و روژ طبره رو له نفس بدن
 هم رفی و به رصتی خدای شاه بود

مبحث - که صابزه ی میر احمد بیانی تسبیح ها کی بخرند
 کرد هو که له برایتی محمد یاشای هم ر سلیمان به گ هوس
 له روانزی بوو که هو سه ره تگی به اتفاق آرا هو
 سلیمان به گیان له صیه و رینا و له یگم که میر احمد له سه رختن
 هکومتیان و نا و بانگ هکمد اریان به سه راهتیه له یاشه
 تیری دوو مانگی سه ره رنگان و قتیان کرد له معامله ی
 سلیمان به گیان و قتیان معامله ی خاکی هو یان رکی نه و

بشکله له همدی دکت دربرې خنډ وچای جالی ده کار اشناغولیا
 شپه دار شین د وخت له غزنه دریناته مجبور یو دیسیاف
 سیان به کیان گرت وچیان کرد و اداره کی مکتوبیان لم زرگر
 ریاستی باشه - هم ننګی مده پیدې به بهروریت اداره کرده
 منظرې ته وهی یوون خدا قره صیل به ضریان لکه کاهه وه
قره بی خیر - له ووه قته که له رواندزی ته وچارانه
 رویا لور کابل یا شای ناگریس بعضو یثوکاری که فتولی کلان
 رویاندا یعنی دیسان یووه سبی درشکای ملاجی کی خنوری
 مولانای خنوری به ما و خنداری به وه هجرت کرد یووه بهای و
 له ویندزی به مده کی که م زرگر شه پدی به ییا کردو جاضه کی
 غایت به فائده واضع کی به نادی داو یا شای وزیر کی بهای له و
 ابن جوری تالیف کرد له کتابی صلوة له پانده بای جماعت نا ته
 صائیه لرنه ودرای زمانه آتیا مع التأسف بحسب ته و تحریر به
 نواد کی تحریر کی وضای نه کرد له اتمت سید ابراهیم یا شای
 رسول یا شای به ضو به قوه کی له گه ری والود له کا صید کلمه
 ده وکر کوته به سر ریوی خنوری و یا زمان و شیروان ضو کی که
 رواندز ملت و مملکت به هاشنه وهی رسول یا شای ضو خیرانه کی
 کرد و قدرتی توقیر کرد له و مده به بود کانهائی و شای هر
 به هم کلیدی له لای رسول یا شای کورس حکایت به موه کی که دکه و

شکایه ته درى رسول یا شای له سپندم هم تگان رو بماند
 له به ر که وه له رهنگان حمدى شرفى که زور هوش و دین بود
 خنکاندو حیا وى قدرى حمدى صوم تاغای کورین و عهد شارت
 بریه کرد ضلالم حیند اجرائی و اضی وه های کرد و هم م
 کوشم نشین زاویای هر جوری حضرت مولانا یحیی منوری
 له روی رفوه بود فردوسی برین و اعدا علین پروازی کرد
 رحمت الله علیه

فصل پنجمین (باب دومین)

مخادنت و مصاهرت : جناب رسول یا شای که لرزان
 دست به بعض اجرائات کرد که حمد یا شای سلیمان بو را بپای
 سیه بهرت له که رسول یا شای دستى کرد به مخا بره و محبتکار
 له یا شای جریان مخا بره له من که و دو و دانه بو حسین برگ
 برای یا شای که با فک مصطفی زکلی یا شای و فقتى علیه ه بفا
 آهدى برگ بود طلبى فاطمه خان فوشتى رسول یا شای کرد و رسول
 به اقتضای مصلحتى وقت موافقتى کرد که حمد یا شای
 له دواى که در بط و ضمایه تی به ریه و هریرى لور رسول
 یا شای کرد و سلطان محمودى استغوره به ر
 دید و مصلحتى دلا بیان و سورانی نکرد
دور انقلاب :- سلطان محمود له یا شای که وهی

[illegible]

در وقت کرد و پردی هم ری روبا به رواندزی به طرز یکی زود
 حالش بجز کرد فقط بهار و دوستای دلی بایان نه کرا
 نگه بینم و بهر اساسی محمد یاشای نبسته شکرستیک به وقت
 نیورس ته و قهرات رسول یاشا له لهر دوو پایه ی پرده کردیم
 معلوم و بجه که به تمام نه گه مستینه اسکی چونکه اسکی
 پایه ی پرده به پردی گجه دامه زرانیه و ظاهراً جوان به
 ته وی رسول یاشای بجز کردی به پردی گه و ره به و ظاهراً
 زور پیشه جاوه وله ته نبسته فرگوش جامعی گه دروی نادرشاری
 که له طرف محمد یاشای له رتاریج که لؤ سفی باورینان بوده
 به مهستا برام ما هوای دوشن کرایو ویم هوش و ادب خانه ی
 ته بود دوو هوش و ادب طاعتی ماکل دشت کرد به و زانه
 له زمانه هوی به مهنده ناثاری دیار و لم آمورکی ریشما
 به خود به و اثره دبه به ی غایت ای حقی افری صدی خطه ده کرد
 عضی له ی شریکیه ! از صحابه له سر کردی مشهوری
 رسول یاشای ~~هوا~~ روزه کی هم له و وقت که لم هوش
 گه و تاره ی و رت و ملکانی زوریه له و نیندری بعن
 دستو بزیان ده شوشت نه و سر کرده به بایه کی به
 نه گن کی به رتو نه و بجاره لو دفعی شهرر له طوق
 کونی نه ی ملکانیم به جدا صدی خطه به و بایه له هن

به روا چو ننگ آفری وایه له وقتی نارت کرتن سلمان واری
 قوی شل بکا تم و حارم له روی امری ملاحظه به و احاط
 عزرم قبول بکنه ن

تعلیمات دینی : داعی فقیر له تاریخ ۹۸، الوشادوی جام
 مومنه کو بی لوکن ملا محمدی کمال و دین مومنه فرزند
 ملا احمدی شیخ مکی دینم جامعیت له فرزند ملا احمدی دافینه
 له و جهته ی پیره فرزندکی اختیاری نه فرزند وار سلم و شریف
 نبی خضره صلا الله نا حضرت عدنان به و شرفه منظوم شیخ
 محمدی ضری که صاحب ذات الشایع به زبان کی فصیحی له به رضوئیده وه
 به و جهته حاضر له فرزند نه وه به و اختیاری حکیم بودن لیان
 بر سر قلم نه تو فرزند وای نه و شرفه لطیفانه کوفی بوی نه
 اختیاریه جوابی داوه گوئی به من نه زمانه محمدی پاشای بحیر سوم
 هات به - رفغان به کی حاکم کو بی هر سلمان کی نامی باب
 بابری حضرت صلا الله تا عدنان بذات صفت هموشش یض
 دو جیدی خدای کی بستنه له به و به و تشریفانی
 هر مومنه سلمان به و زمانه نامی باب و بابری حضرتیان به و
 طرزه ی له به رک دو فرزندون آه به و طرزه نازنینانه به و
 طرزه اطاران اخلاص محبتی هوایان له وری عالمی نقش
 گوی به نامی به ضری خوایان مامیامتی به زبیدی به

موتی هندی به

زنده است تا فرخ نوشردان به عدل کریم به گشت که نوشردان
و اما امری صدیقه بعد از فلان صبیحاً من و ما . ترجمه به
به یاشین هوشی هر هر قصه پس که تو خوشی قصه ابو حافظ
ترجمه و انتقام به به یاشین که که رسول با شاه رواندز شاه
را هشیکی گریه دوست کرد به ترجمه و انتقام به و عیسی و
تا ورن که سانی که که را اهل یاشی نگری که تبون لکس
رواندزی و کو مه کی و معاونتی احمد یاشی بیایان کی و به
لو و اگر گری را به و کو و دیزه صبر روان اشرافانی که به
هم و به طایفه نیان که و به

صنر بیجی به پیش هم روان اهل یاشی نگری یارکیان که
گری له قدیم بیایان کی که که مصلحت و دور اشدی
نسب له زمانی صبر احمدی که اهل یاشی نگری خانه سر
رواندز به آخی یارکیان به پیری و بیون و به و
به عیسی و به و گری که که و رواندز و آرا به رست
لکس که روی جنگ و کیان اویر و به و اندها تن و به مصلحت
ناشیر بیان رفق یا شایان رواندزی و کو تن و به و
جا را نه ش هم و به رسول یا شای کی تبون رسول با ش
به در زور ل یارکیان به پرک به رسول یا ش

[illegible]

تازه رسلیم خانی رئیس عسکری سر چای که صد شش ساله
 له و چای ریه که و سلیم خان له خرائی که کینی دابو و کوی
 له که تازه زاوا بو و یوهی له وی عدا خان و کاکم هم به و
 به و تری و قارمه درتری درست کرای ده که نه بن قه رانی
 که کین له و فارمه به خرائی و ده شین عدا خان و کاکم هم
 له که ره ندیغه تکی هم میرد جان هوه، خرائی ده که ون و نه و
 نه روهی ده دریان دایم له ده و دهی قرات و گوندی دایم ضررین
 عدا خان و کاکم ده چین له و لکوی که سلیم خانی گایه ده بین
 سلیم خان و ده تا گایه ده که ده ده چین زور سلیم خان
 که چای وی دینه که ون دهستان به خیر لایان دایم تا بیرن بیان
 گات هوه تفندکی کای ده ده دهی کورن و تفنگو هه خیرانی
 ده بین و له خرائی دینه هوار هم به و دهی ده که نه و
 رواندزی

صد به که ستریه چین له رئیس هوشناو محاله به که میری کوم
 که طرنداری احمد یا سیم نو ده له طرف له و یا سیم کر ابو و
 صد پدی دیری و له خرائی دیری رانیتو صولایا نار دیره کنی عسکری
 خیلای له نکم طایم چین میری کوم به کورن خیلای نه سر اول
 صولایا نه چین له خرائی دیری و میری کوم هوشناو به
 میرند بیاه و ده کورن

صندبه ی چاره بین ! - محمد مصطفیٰ ماکی همولیر که له هر ره راز ده و
 جوی رانه عوی همولیر و ده ی و عروب دفل زری هموو سولیشا
 زور کا داغدا ر بوو سولیشا له چاوشه سوارچاکی میر آ زای قوی
 قوجا غلی بابیری محمدی قوجا غلی که لیسته له روستا یه کوکوشن
 محمد آغای مصطفیٰ به قووم به جهز سوارچاکی ده نیرینک همولیری تصادفا
 که قوجا غلی ده گاته نیرینک همولیری به بینی محمد مصطفیٰ له ج
 قراچه هه ولیری له لای که ره که عیالین قوجا غلی و راغی پرتاو
 ده کا رکب کورت هجومی به محمد مصطفیٰ ده کا رستیک رستیک ده کا
 دوقه بینای کی قای ده کا دملوم ده کا که محمد مصطفیٰ کوش
 به پرتاو لغو واندر ده که رلیکه وو له کن به روزه بدری
 که له پشت مزگوت و قدسی ده که به ناو ده قووم ده ده پوری
 محمد مصطفیٰ کوش و به و قووم سولیشای زور مصطفیٰ ده کا
 خلق له طالعان ده ورم و قووم بینای قوجا غلی له محمد مصطفیٰ ده
 به خدایان نه گرتبودکم بدینار بوو ده زووجا بوو و له پاشا
 ده که امور تایی باوه ده زاری که پیار و که زور سارست بوو
 وایا ژنی به صیدی هه رگرای له ماری بوو که قیاسا نه ویشا کوکوش
 له ناو بر دو آرمیدیک و آهنگ کا موزای پاشای له کوکوشن میر
 اکصد قهرم یون له ترس پاشای به مارو صندره ده قراپان
 کردو چونه مرکور سولیشا چه نه دفعه کوکوشیانی

نزدیک نایب رفته سر را فقط له طالعیان و بر نه که و آن و باین
 حاجی که شکایتی که کن ^{لطفان} خودی له محمد یا شای کرد بود چونکه اختیار
 بود تا بلیتی کوشتنی نه بود و بهر مار و مندریه و طرد و تبعدی
 که با یزید بگ به مار و مندریه و پیوه هم ولی و دله و مد و رول
 یا شای که شکای وی و اهوردی و آصایک ضعیف کرد
 رسول یا شای بهر احوال نه بچون که کوفتی دری فرد.

فصل ششمین (باب دوم)

سول یا شای له یا شای نه و عظیم و انتقام به مقادیر نه و التیر
 بحکم دلی اعین دگر و هر چه و میرم که کمالی کلمه کاه
 یعنی نه و میرم و کلمه کلمه کاه له و وفقی مقصود هقی
 دینی و جانیان له ضرر و مطلوب لقمی ده بیی طاری به قوی
 له نه و بهر اول انتقام له آمل یا شای تا گری بها یا شای
 له از حد یا شای بیا ف فقط صرضی روا که کوفتی نه کرد و
 طالعیا یا شای ریده نه دایم عکس مطلوبی رو بیا
 آه آنچه دلم هوشت نه آن می شود بهر ضا ضا ضا ضا آن
 میو . له و وه قتی که تدبیری انتقام له دور می که و
 حاتم کیری و هقی سول یا شای بو آسبای زوالی
 ملک هات پش یعنی سول یا شای له بهر نه و قدرش
 ده در و دایون عقی نه شای زید و کر و عضر

ترقی کرد و وارداتی له گه ز مصرفی توانی نه ده کرد له ۴۰
نه عوی نه و هم شتی هزار ریاری عقنه نهی له سرک بودو
سارا نقای نه کرد و وزیرک بقه انامق یا شانه و مقترنه
له رسول یا شاه طلب کرد رسول یا شاه نقلی کرد تدار طلب کرد
رسول یا شاه امتناعی کرد و جوابی داده له سرک و جواب دانو وی
نامق یا شاه عکری نارد و سر نه و عکره گیشته دیر
له شکرک رسول یا شاه و شیده رکی نه رکی له کرد غلط چون
عکرو عکاز زو ربون له شکرک رسول یا شاه و رانه گرت و
به تا و وحشت له سر رکی دویا له شکرک رواند ز عودتی کرد
تا که یستنه رومبارک دیوینی چینه دراخ و نیوا له تیشان مرد
نه و له شکره گه یسته و رواند زکی رسول یا شاه عوای
جموعی ضوی گری علی بگه و ری رتکینه و کونم نبرکت و گری
بیجان نه و طرز جتیانه حکیم کرد و رسول یا شاه لواحتیاط
مار و مناری ضوی و ره رکنو و اثره و و مکه کی لوسیه کان
ره فان کرد و به ضو و قوه احتیاطیه ~~مار و مناری~~
له رواند ز ما عکری نامق یا شاه له گه رنق عامی عکاز
له ری با به بیجک و سیلیکی کولم کی گیشته خرفان و هوامه میری
قوماندان و ارکان صرب عکری که تفیشیان کرد ریشیان
له موو پتیکه و جنگ به له شکرک رسول یا شاه به مزایه

و نه شکر یا شای حاکم بود که سر نه و در دوی عکری له
 تد بیری کندی اورد و له و ربیانے متحیمان دوا جار
 له را و گرو پیا و شاره زای کوله میرد خدیقان میرند
 نقزیک قلب کیندار رهبری لو کردن یعنی به فتو و به چه نه
 چا و ش و بتوکی عکری هاته پیا ری کورکی که له مابین
 رتلینه و کاسی مارانه و به و پیا ریم له طرف له شکر
 رسول یا شای ستره کرا بو چونکه نه و پیا ریم هر رزی
 را و که رائه ذهینان نه به برد که عکری به و ریم ی
 بنا نه له چا و شکر عکری شیب تاغاو چه نه چا و شکر لیدی
 هر رتیک طویل کی صقیایان وی بود که له پیا رینی و
 که نه به گله ی باروی به و طویانه چه نه طویان نه رکود و
 چه نه ستره نه نکبان گرون عکری صدای نه و طویانه
 که نه ریم کوی سه رکود و سواش رسول یا شای هت
 عه یستن که عکری اورد و عه سچای که هت له به ریم و
 له رکس چنگلی ضوی به روا رسول یا شای به فتو و به فتوی
 احتیاطی له و وقت له ریت قبرستان صلو و شجای
 به دور چین مای شای کرد دینی له شکر وی شکاو
 که رافه نه و هفت ناروی به ده صدف خطی اذن داو
 به ضوی له ولیدری ما هم تا له شکر هر مود جلی یای

که بیستی نه و وقتی به اذنی خدای سوار بود و لولای سیه گان
 بود و قوماندای عسکری له زانی رسول یا شاه ^{رواندرزی} تحلیه کرد و ناردیه
 دوو مدای خطی مولانا خطی بود و خدمت نه و قوماندان بهرست
 و عزت است استقبالی صبا به مدی کرد و عرض کرده نه و به آوری
 یا دشا و وزیر به خدای هاتین مکری نه و الیه لطفاً اهل
 تأمین بکه که قطعیاً نه و هیچ دخل ملت ناکه بی مدتشین
 گه راه و اهل تأمین کرد و ضربت دا قوماندانی له یا شد دوو
 روز قوماندان و عسکر هاتین شاری رواندرزی له و انگری
 حکومت و مرهات خانه و خدمت خانات کومریان دامه زانیدن و
 نه و رؤس بود نه و دیری صبیان به رسای قومندان کردن
 و سکلاتیان له رواندرزی کرد رواندرزیان کرده مقرنله و
 کنعان یا شاکان به مصرف دانا و راتیم و کوه و لیریان
 بی ملک کردن هونکه آهر یا شای بیم له بر سر عسکر
 یا دشای نه و قضایا نه تحلیه کرد بهوت
فصل ۱ - رسول یا شاه که نه بیسته سیه گان به نه بیاید
 عسکر ناردیه لی ولی عهدی کوریزی له نه و هی ماضی له شاری
 شوی قبول بکا ولی عهد مجابری به گه رجه شای نارانی کرد
 شاه اوری قبولی ماضی صلای شای به ولی عهدی دا
~~صلای~~ ولی عهدی اوری شاه له نه - به نه نه خری

سپاه قوی بود رسول یا شای نارد رسول یا شای به قزو به
 هم مو داکره و دسته ک ومارو عساریان له تاریخ ۱۷۶
 هجری قمری شمس و ده مدی پینج سارن له وک بود یا شای
 له تاریخ ۱۷۸ رسول یا شای له که نامق یا شای خابری کرد و
 طلب قبولی دظالتی لای کرد نامق یا شای به فرمای محمد الحیدر دظالتی
 رسول یا شای قبوله کرد و اعرای رای هر سه ده نه فدای رسول
 یا شای له و تاریخ به قزو مارو قمری هجری کرکوی
 حبیبی مرها حبیبی ناره رواند رسول یا شای که گشته کرکوی
 له راقری نامق یا شای مصر فی کرکوی تفرالدین یا شای
 زور به صفت به هتیا رسول یا شای له یا شای نه ووی که مارو
 قمری له قمری تکیه شیخ عبدالرحمن ناره بانی دامه زانند
 به قزو هجری قمری نامق یا شای فدای نامق یا شای
 به ضری هتیا نه و وقت له فرندی وریان فرزند قمری
 له نور نامق یا شای مصر فی کرد تصادف ایمیل یا شای
 ناگرش چونکه حیو ماوای نه ما بوو نه ویشی له
 فدای بوو فقط لای نامق یا شای و رسول یا شای نه بوو
 وه له و تاریخ له فدای وفاتی کرد.

فصل که قشطن له (باب دوهین) ۱-

له تاریخ ۱۷۲ نامق یا شای له سر رفه رانی سلطان

عبد الحمید بیوہ متبرک ما بین کہ گہ راود لقا ہستور رسول
یا شاہی لہ گہ رہ ہو برد عہ تدبیر مصوری سلطان عبد الحمید
کرد و لہ سرتسبی نامت پاشا کردیانہ متصرف وانی ہم نہ
سارنگ لہ وانی متصرفی کرد لہ یا شان بہ ما مویشیای مخصوص ناریمان
ارضرومی ولہ وندی تاعلی کردو امکانی کرد

ترجمہ یصال :- رسول یا شاہی ناری و مصطفی گہ دایک
ناوی ہون شاہ زمانہ تہہ ہون شاہ زمانہ لہ تاریخ (۱۷۶۰) لہ
رواندز وہ ذاتی کرد تہہ و باخچہ و زوی و جہنگی مدرہ یہ کہ لہ
مراقبہ یہ کہ ملک خاص تہہ و ہونکہ محرمی ہورہی مدرہ
ایہ ی کرد ولہ و تاریخ تراخ تہہ و زوی و مدرہ و خصانہ لہ
ویرتصر فی ایہ دانہ فقط ساری ہندی عروس باخچہ شی
ہم رہویتہ و زوی و استفادہ یان گہ ناکرت رسول یا شاہ
لہ ہون راہ ہوشاہ حاجی مصطفی آغای رواندز کہ لہ کرکوک
بہ جن ی ہنستبور سہ کور و کچیک ہم ہوو کور کہ وری سہ
بہ کر با رکی کرد اللہ خلدن بگہ تبعوی ہم ولیدی یہ کوری ناوہ فی
تساع بہ لہ میرزای و تاریخ سناسی لہ عصری فوق
یہ نظیر بیوہ باوی آمنہ خان دایک کریم جہگی مایعہ
را نیہ یہ کور گچیک سید بہن بیوہ کہ لہ
ہو ویتہ درمنرومی لہ وی وفاتی کردی یہ کہ ناوی

عائیه خان بیوه رسول پاشا له بدل افلاک فطیوهای
رواندری هفت هزار و پنجاه (۱۵۰۰) هزار شی هر بود
نیتش که و معاف ده دینت زمرینی صید پاشا له
مری سلطان مجید که ر حبی به ناوی قومانداری محمود
نفر عام له قوری باندید و قارص له تا برنجی ۱۰۰۰ تشرکی
ماعی کردی و له مری عبدحمید له که ر روسیه
له قوری باندید که مروری کامل حضرت شیخ عبدالحی
با پیری سید طم افندی که به ناوی فہ رماندانی حموی
نفر عام هشت هزار صوبه دین مفتی را با بی و احی
فقیر قاضی عکری اور دوی خصوص بوده و به لسمتی
عالیه دوی روس له باندیری تبصید و تاروان و ایران
تقصیر تعقیبی کرد بود دیان سول پاشا له متی قورت
اکمال پاشای له قوری قارص و ارضون شریک ماعی کرد بود
حضرت لوزیاتی حضرت شیخ عبدالحی و والدی داعی فقیر
ده که ر عورت اکمال پاشای هائیه دینت روات وله
ولندری به زیارتی که و دوداتانه دیوان صرفا کردی به
دو اچار صواب صول پاشای له دینوی حضرت شیخ
عبدالحی خطاب به والدی داعی فقیر ده فہ رموی
صواب مدی که منی عنون بوم که به ضحیف که ینم

چونکہ نیتہ تم کہ بود احیاء اللہ لہ سر نہ وی نیتہ موقوف
 بیوم یا جان عرض جناب شیخ عبداللہی دہکا کہض لہ وکشی
 صریح لہ نہری باناس لہ شازہ حصہ نو حصہ ہم بہ فوؤ بہ محمد
 یا شای بیام لہ ہند حیدری ماورائی کری یہ نیتہ شہرہ لہ
 تو حصہ نہ بہ ملکی ارئی و شرائی ملک من اتو شاہد بہ
 چونکہ حاجہ عمر افندی ضلیک بیت سارہ لہ سر نہ بہ نہت
 مدی محمدی خط بہ و باناس عالم سوستانی یہ کہوا کہو تو
 حصہ نہری باناس لہ ریں ضا نذر ہم و برعی حاجہ عمر افندی کہ
 جناب مدی در حال کہ و تبرعی قبول دہکا بہ یا شان سولیا
 نہ نہ ہوئی ملا کہوا انعم رای کہو تو حصہ نہری باناس
 تصرف بکہ و ربطی لایوی کہی و تبرع نامہ بکہ سرور بہ نہری
 ذاتی و مصدق بہ شادی حضرت شیخ عبداللہی و میر مصطفی
 گراری و مصطفی ناغای اندزی را کہتہ مدی والدی ماجدی و اعلی
 فقیر لہ سر کہو تبرع نامہ ی کہو تو حصہ نہری باناس بہ
 آرہتی یہ وہ ربطی شجاعتی شری و سنداتی خانانی کہاہ
 کہ نیتہ بہ واسطای کہ و تجلات و سندانہ تصرف لہ کہتہ
 واعلی فقیر مصوم سولیا شالہ نظری عومریا لہ سر نہ و
 مکتبہ ضریعی معتد بہی و امی موقوف بو سولیا
 ولادت لہ تاریخ ۱۷۰۸ بو وفاتی ۱۷۹۸ عری ۹۰

[illegible]

تا رنج فتنای سوزان بر سیم زلف و آفتاب ناکه
گفتی از تنهای سوزان خدایه و وفا مقام مکر

معلومات کلی :- رواندز ضوی شاره که قدیمه فقط
تا نیتسه ستمبار عدل تو پاییه له قدیم را شاری رواندزی له موقعی
قراچی شوشد رگه ره که بود که له جبهی ضورو قبله ی دورنما کونین
نیتسه ش کاتار را قرا و نیای له ونیدری مایینه و کایه گری
مکری لوتنه و شاره ی هوه یا شان به ضروری زه مان شاری
رواندز نقالی کردیتنه قیسه ی قرا تو شد و ضررعی بی شوران
تیسه ی قرا تو شد له جبهی غربی رنگه ی گره میکر و بیجای به لاه
سر بدو یان و رختاروی قایه له سر نه و تیسه ی نیتسه ش
آتاری قرا س و نیای له ضررعی بی شوران کاتاری عتیق
مایه له پاشان له تاریخی هده هجری به اقتضای زه مان و

نه مین نقل کر ایله لو نه و جیی کر له استندای روسی سونا
- ندرا یه نه گه ره همتی سید لم اقدی موقصی ترائی بیسینه شل
شار و مهوریتیل تاهی لا پیدا یی به تواریخ مختلفه چار چار
موقص شاری رواندز گواراوه.

فصل هه شتمین :-

له یاشی نه وه که دفعه ی اولی نامقا یاشا لو استنوری گه راوه
تخمیناً له - تاریخ ۱۷۶۴ عجب یاشای وای بغدادی به اُمری سلطان
عبدالحیدر هوه سر نه صدایا شای پایان فقط له سر رتبه کرکوار
وهرولیز وکوی هات که نه و وه زیو به هُوو به نوردوه وه
که بیسته هم ولیدی احمد یاشا به هُوو به چار که زاری کرد
فتظم هوی له که قوه ته کی نژور له نفع خاص به قصدی شه کردن
له که رنجیب یاشای هاته وشته کوی عجب یاشای به هُوو
به عکله که بیسته نه ولیده کی عجب یاشا که
له یاشای هوه تی احمد یاشای کرد نژور غناک جوو به
تقدیدی هدا له به بعض اسباب ماری و مهنوی هونه
روای ملکی احمد یاشای مقرر بوبو نه و شه وکله سینه کی
هسته به شه نه کری عجب یاشا تا سینه یی له زیر هوی
هوی به تفرغ و زاری له موقوف بونی له به خدای ده پاری تو
و احمد یاشا ش مقرر به قوی نژور له عالمی کیف و سرور

ده به دل و قوتی کمال فرو حسیا امر و کار به افرای عکری
 منتظمی که واسپینی می ره حاضر و ناما و بن افرای عکری که
 ایگلی له وان بیتیاش بدینار ناغا بعوه به واسطی عزیز وکیل
 صرف قرضی طلبی معاشی له یاشای ده که ن احمد یاشا به عتف و
 حدت جوابی وکیل مزجی ده دانه و وکیل مزجی عزیز صرف عرض
 ده کا یاشا مصطفی وایه معاش بدینار عکری مودته نه گهر
 معاشیان ندرستی مصلحت نه که ن یاشا دری سالا هو و
 به زه بری شیر می ریان بی و لم بیخبر مزجی زفور بیخبر عیب
 - به بدختم نیر احمد یاشا له به زخور می طوی نا گای له وای
 ناما بعوه که (پیمان به که لکد یان بعوه) که سلطان بکتر کند و
 فردا که طرفین له برب و کوس صبیان دار هم - دو و کورده
 عقبتی عرب بعون میرا و بیتیاش معو آغای عکری
 منتظمی احمد یاشای بن زبان عودمانده انداع کر سلیم
 عرض له - نه و عودمانده به ی نه و چار هزار ی که
 به اقوالیه و الحاقیان به اوردوی نجیب یاشای کرد و له شکی
 احمد یاشای و کور عکری مدائن جابلو و احمد یاشا به تنی
 به چو ما و له یاشان به قو و به هر دو برای که عبدالله یاشا و
 صریح محمد یاشا نه که ریم نه سوار یک قلعه دار و خدمتکار
 های ریان گرت هو نه استیو التجا و رضالتیان به

سلطان عبدالحمید کرد و عقو کران و به عنفای والیهی له
ولایتی و کو طر بزان وان طبرو ته وانه تلطیف کران وله و تاریخی
مکتومی بیاتینت انقد بے بو و سلیمانی سقوطی کرد پختامی به
مملکتی سلطان عبدالحمیدی کرد.

تا ریخ وقایع صدی سیمین و صا و صین له هزار
دوهه صین له ۱۷۱۱ تا عون کتریزه وله و تاریخانه به
علتی و باو وفات حضرت قطب مها تکرید مولانا خالری کردی
شاه ترور له شاهی له ۱۷۱۱ وفات مولانا یحیی بن خالری
مزور له نفی له ۱۷۱۹ وفات محی شای الحکم له موصی له ۱۷۲۰
وفات شیخ نورالدینا حسینی بر بقل تاریخی نه و و اتطابکی است
لفضل نورالدینا حسینی (تر به دره گری تاسمان پیر افس بواوئی
شیخ نقی له ۱۷۲۵ خدای عمو له کبلی گلی تبر و ریاری
یعنی دو رویم بوهه له تاریخی ۱۷۲۷ وفات حضرت مولانا
محمد افندی خطه صیک داعی فقیر له طرف والده و له رواند
له ۱۷۲۹ به و بای شای وفات عالم حامل ظیفی عسکری کامل
حضرت شیخ سید طم افندی خدرینی مدر علی و تمانی له ۱۷۳۱ وفات
حضرت سید الدین به طبر و دهانه احمد شریف کردی شیخ قادری
کوری شیخ حبیب اللهی خدرینی له که رما مو شای خوی سید
صدا صد ده هنن گچیل عالم لو فزفت حضرت والری مالهردی

داعی فقیر لو رواندزی له ۱۲۸۹ شریف کون تانی حضرت صالح عبداللہ
 شریف لو زیارتی جلدی اکبری یعنی حضرت غوثی گیلانی
 لو بقای و له ویندزی ملاقات فرمودی له گه را سنادی عالم ظاهرین
 هوی والری ماحدی داعی فقیر حاجی عمر آفتدی حیدای که تشریف
 له صحن شریف کوی فرموده وهجه تا رواندز به رفاقتی
 یکدی نمودنیا فرموده له ۱۲۹۲ شریف ده و دو داتان بود
 مربی روسیه لوفوری باندید حضرت صالح عبداللہ به عنوان قوماندان
 کوهی تفرعام و حضرت والری ماحدی داعی فقیر به عنوان قاضی
 عسکری له ۱۲۹۵ قحط و غلای عظیم له حکم کرستان و عراق
 له ۱۲۹۷ وفات قطب عصر حضرت صالح عبداللہ پادشاه عثمان
 صوبه ی و له تاریخ ۱۲۹۸ له ابطر کردی جمع قضاچه نه
 ضمیمه ده دفع کرستان سن ایوانی شریف بردی
 صالح عبداللہ و صالح اکبر القادر له که نسبت هضتا هم زار له شری سونی
 بو - روه و مستور سابق و مبادا و بنا و تربیه و تنکین
 کردی رقصه شمیم له ۱۲۹۸ هجرت فرمودی حضرت
 صالح عبداللہ و صالح اکبر القادر افندی به مارو مناره و لوقه ی
 مکرمه و طائف و له ~~۱۲۹۸~~ ۱۲۹۸ وفات عالم کامل کریر
 دی چاهین حضرت والری فقیر حاجی عمر افندی حیدری
 له رواندزی.

ترجمہ حال :- تھے و ذاتہ مبارکہ کوری شیخ محمدی
 کوری سمان ضراب الدین کوری سمان سمان کوری سمان
 شرف الدین کوری شیخ جبرائیل و مسطور بھٹا صفی سرپرست
 ناوی دایہ عنبرہ ولادت ۱۷۶۵ء ہائے حدی صلی تحصیل
 لہ ناصبی باری و سابع و مقزو با بکلان و ہولیر بوہ
 لہ ۱۷۶۰ء ہائیکہ رواندز خدمت مولانای خط لہ خدمت خط
 تہ نرا رسالہ شیخ الافلاک و دیابری ہفتینی و برجندی و
 مقداری پینچ شہر لہ عبد الحمید شرم شہر ہونیکہ بہ ہونیکہ حضرت
 مولانای خط لہ یاسی شہر لہ بونی علم و علم و عقل و ریانت و قناتی
 حضرت والری داعی فقیر بہ تہ ولادت ہفتینی ہونی قبول
 فرمودہ و ہونیکہ لہ اولادی زکوری ثابلیتاری جانستی نہ لہ
 باوکی فقیری نہ ولی خردی ہونی دانام لہ تاریخ ۱۷۶۶ء لہ حلیہ
 ہونی نا و سارا کہ والری داعی فقیر ہی کرم کردہ کتبخانہ و
 مددای تسلیم کردہ حضرت مولانای خط لہ ہونی دو دریا
 بہ ذاتی وہ کہ اصدی نوکشت لہ ورامی و صلاحی شہر لہ
 فرمودہ باوکی علیہ لہ دہی نہ رہو رہی بیت و چار درسم لہ
 علوی عالیہ دہ کشت لہ بہ رتہ وی نہ ہونیکہ لہ ہونی
 لہ خدمت حضرت خط آفتدی بخونیم لہ بہ رتہ وی لہ و تاریخخانہ
 ارجازام وہ رکت لہ تاریخ ۱۷۷۷ء کہ روی پرفوق حضرت

استاد ملایر واری اوس لامکان بود به تعلیم جناب و ثنائی
حضرت ایزری و بیان شاد بود بآرام علیه الهی به اتفاق
عمومی بجز به وی رئیس حکومت حضرت محمد رفعت پاشا و هم اتفاق
اشراف و اعیان محکمتی لوائیای گنابین رومانی و شرک
علمی له صیغه ن حضرت خطی جلالت موسم محمد اقتدیان و
و هرتا ۱۲۰۶ به تدبیر علم مشفق بود فقط له طرفی که و
و ده به مقدار دوسار له سار طلب و الحالی جناب شیخ عبیدالله
بود و سخن بیان و آلمالی علیه به حضرت شیخ صار الیه کرد و
ایحایه دای و له کروستان کنه تا حلب و شام و استبداد عالم
مدیر بی که یاند له جمله حجازی حضرت والدی فقیر له منطق
کروستان و حلب که وی زور شهری حاجد عمر افندی هم ولیری
با و که ملا افندی شیخ انوکیری هم شعی با و کی شیخ و مطهر
شیخ صالح حد علیهمان بیجوینی است مدرس حلب حاجد ملا
حسین پیروری به تأیید و فانی موصی به (فتم جار یا و نبی که و هم)
چونکه ظلمت زعمیات علمایا شد
اول و آخر خطی شوه تأیید و فانی

تا ریخی و فانی به و به عربی سببیت و نوساره مددی
تدبیر ۶۶ سار بود له و علمای مشهوری توافق که له خدمت
مولانای خطی تنظیان کردی به ولیعهد و ولدی معز که

حاجه محمدافندی ضیائی حاجه محمدافندی نورشاهی هجوه مانی
مقتی حله همدی جاوماری سلیمانی وله همدی که همدی ذاتان
له علمای مشهوری کورستان واهیم ی مشهور حضرت مقتی
محمدافندی زهادی له بنیادی وشیخ عبدالقاری ضمیمه صاحبی
ترجمیه الکلام له سلیمانی وشیخ ویم برای له شاری همدی و
مولانا ملا علی قزلیجی مجازی همدی یایی له زبانی و مولانا ملا
عبداللہی پیره بای له گویدی واته میس ساراعی همدی بورینت.
ترجمیه داعی الفقیر:-

تو له م ۱۷۹۹ له تاریخ ۱۷۸۸ به رفاقت شیخ عبدالقاری کورناشی
عیم اللہی شریفی له ورسای بارکم له رواندز له و مقتی که
که من همدی ساری که ویش مضمه ساری به همدی به علمای کرد
که و له لای سید ملا احمد شریف و ملا و محمد اللہی گیکه ی همدی
به شرم همدی کرد و له ورض بهار هجوه تری له و همدی بادی
منشی له خدمت ملا عبدالصمد قاضی و برکی همدی و له لای
شیخ مین شیخ سیدی کر زبویه به بهی مارسیم همدی یا شان
که و همدی تار شین لهر و و و و له جایت و همدی دهی که
لر باب همدی و صفای عری عری که ایندای راواردو
له تازی عری له شای دیار بکر له تاریخ ۱۷۶۲ مایل
رتبه ی شهادت بوو له داری قنای مرجهان رهجو

به لغاوی صدای شادبو که م صاینده وه له داری فای
ک و خا آه (۱ و یا شامشود کایس مراشل کرد) آه و صد آه
مشکل هویس بندیر مغاف بر دم دوش

اگو تبا بید نظر صد صفا میگرد

گفته آن یار کز و کشت سرس داربند
هر مشت آن بو که اسرار هوا میگرد

و داعی فقیر به غیره که به گفته بگم له کونده تا کوبان و مانگیر
له خدمت ملا عیسا و سان و دو و اما نگوینوله خدمت حاجی محمد اصفندی
همه ولیر مکتب تحض و استقامت کرد متیای خمری فقیه بیتم له
خدمت با وکی ضوم را بوارد وله تاریخ ۱۲۸ له سایک برکتی
عالمی که و ذاتی صبار که به نظر یازده سارا کمال علوی
لا زهم گرد و رضت و اجازه علوی ی کرم مفهوم و تمیناً اجازه
حقا هبیم له خدمت حاجی محمد اصفندی هم ولیرک و صبح ابو بکر اصفندی
و رگرت و غیباً کاک انصاری شیحی لیای اجازه ی هم هو
علمی اصلاً بوی ناردم وله تاریخ ۱۲۰۴ له جینگه مرفوعی بآدم
به رئی حکومت و اتفاق اعیان مملکت له رواندز به عنوان مدرس
تصین کرام و له مکانات خدمات علیه و علیه فقیر باقر مان
پادشاهی و تیکه از میر بابا بهس له کمر معاشی و افتخاریم توصیه
کرا و له و دو کیسانه جناب سرسبدی مرفوعی صبح عبه القادر اصفندی

له حقّی اعیانیا رضای الله به و به دائی به مبدیّه
 حیثانه متعدد تلفراف هم به و به تاریخ ۱۳۲۱ له بر استک رسی
 اصراف گدنی وی لو رواندز جیوراء هجرتم کرد لو دوشی مرید
 ضر و اتان و له تاریخ ۱۳۲۹ به اقتضای قدر هجرتم کرد لو ناصیه
 باره کاف و له میان هم و دو هجرانه و خدا توفیق را چه ند طلبه یک علم
 اجازه کرد و شش قفت مدیم له ناصیه باره و تا کو و رنه و رگره
 اصیا کرد و له و تاریخ که هم زار و سن و صو و و بیخ له حال بار کاف
 له تا و کیره ی صوه نورینی کن کوئی هجرتم و مفعول مدیم و
 دعای توفیق اصباب و و هجرتم خدا توفیق له موواتی به
 تا مینا نبسته عمری داعی قدر ۱۳۲۹ باره له مدی تندیم قریبی ۲۰

طلبه ی علمم اجازه کردی به له و انه نه وی نه و نه مانه ی هم و
 علوم عالیّه مدیم بکاو اجازه به طلبه ی خشتی متری به ادوان
 اکیان له اصفای عبادی تحریر و مهور به بن آدم مدی عبدالله
 کرنا به که نبسته له صوه لاجانی مدی مریه ی نمازای مانه به و
 مدیان مدی مدی دارالاصان شای سنه ی ملا محمد رشید به
 صربوای به له مریه فقیر له حکای مریه و مهور و تحریر ملا افندی
 کوری حاج محمد افندی له و لیله و له کوی ملا محمد ی کوری حاجی ملا
 عبدالله ی کوری حاجی ملا مریه به و له حال و یو کریان سابران
 مدی حاج با نیز نمازای ایلیانی حاجی ملا عبدالله ی کوری ملا علی و زری

یا ره کمان خدا توفیق ده و زاتانه و امثالان له سر
 تدریس دینا و صفی حلتی ملین بدا (آهین)
 خاتمہ :- له یاشه که هکله له ملن اکباد له تاریخ
 ۱۰۰۰ ویا ۱۰۰۰ نره ستری وکو صلح ایلی ایوی پیدا بویه له شام
 حلب و عکله و قدسی شریف به ندری سازو له زیر پنجمی استادی
 فرنگی هیتا بیکه دور به صفی ناچار ده شستی اولاد له مصری
 به کمال عدلیت و عدالت حکامان کردی به و شهره ی جبارت
 هر به عکس هر معود دولتی کویان کردی به و لر زمان سلطان حمیدی
 ثانی دعبانقور المان و بیرنم در مارامه ی له برلین محض لوزناری
 صلح الدین ایوی نا قدس شریف هاتیکه ذات وکو سلطان مظفری
 هر و لثیر شرف الملک دیون و ایو صید له حکاماری دوران پیدا بویه
 و ذات وکو ایمان به گن باقری مکر و عجب با شای و اندزی
 ایمان یا شای بابانی له ملتی اکراو بیستی حرادی - رطنت
 و عدالتیان مضمونه و له صالح کرام قطب و انگریز
 زمان حضرت مولانا خاوری شاه زووری شیخ میکا بیک
 که له خدمت شاه و دولت و صفی نوما نگه ناک
 صدی قطبانی و له طرق سصدی عظمی مفضل لطف
 پر میر بوی خاند کر بورد بورد و له زهاب که و سوره
 له شای طهران مجتهدی وکو صنی کا خاله کوی

امامت و خلافت له منوری صاحب ایران سرنگون جاهل
 فیلان و انام کر دیک و له عودت و ابای نه سفره
 خبره که عاکای کورستان و عراق و شام و حجاز و هند و سیبوری
 بنه تی تجری انتای هوی کر دیه و له کورستان سنه له قلعای
 به تمام ذوالاقدام ذات و کو مولانای شای و له هره مان ذات و
 کو حضرت سلح الدین شیخ تختان و له حال بارکان ذات و کو
 حداد که روی باریان له و راتی شخیرین و مکتور ذات و کو
 حضرت سید عبدالله و سیدم له ناگره و کافیدی ذات و کو سیدی
 محزون و شیخ احمدی کو و کان و له و راتی به رگرو ذات و کو
 شیخ احمد به رکوی و له هر دلیه ذات و کو شیخ هدایت و له کرک و
 بغداد ذات و کو شیخ امین لیا رانی و عبدالله استدی سیدی و له
 و رانی شای ذات و کو سید محمد ایل مشهور به ابایا سیدی که
 صاحب رد مختار رد مختار قف حنفی به و له بنر و در سیبوری
 امثال نه و انه به هدی که هم گیا شد بایه کی کان و تکلیف و
 به دلالی ارشای اوانه روی عبادی حسین و اصل
 لوری ذکر خدا یا کردی به
 و له پاشای به و که له کورستان عالم و کوز بن الدین بلای و
 له و راتی سوران ذات و کو سید رن الید و اولای و به و راتی
 باریان ذات و کو عمر ملک حداد جاهی ضروری حسن زیاده

صاحب طهارت ملا محمد بن مزاری صاحب مرام مونس صاحب
 خلیل معرفت و له دورانی دیباچہ و قریوت زات و کہ محمد عبدالحمید
 صاحب ضرورتی و له دورانی سہ وقف و سارای و سلیمان زات
 و کہ کو شیعہ سیدی تھیتی سید صاحب ابوبکر صاحبی و صنوج
 صاحب رسول ترکی صاحب اقصی یائی صاحب قائم و صاحب طہار
 صاحب طہار صاحب عبدالرحمن و صاحب احمدی نو دشہ شیخ معروف
 نقدیہ صاحب محمد بن عبدالصفت صاحب الخارائی و له دورانی
 رواندز قنبری و کہ مولدائی فضل صاحبی و افندی خیلانی
 صاحب عبداللہ سراری صاحب ابوبکر ساری صاحب کاک و رزی صاحب
 محمد کائی مولائی حجت و تہائی و له دورانی کتو و ہر لیر زان
 و کہ کو صاحب عبدالرحمان کائی صاحبی حاجی صاحب بلخ مشہور
 صاحب عبداللہ کوی و حاجی محمد افندی مولوی و مند
 ابوبکر صوفیہ باؤں دگر صاحب کھٹان باپیری و صاحب شمس صاحب
 رسول کراچی و صاحب خدائیں شیخانی و صاحب محمد زین
 قراچی و کہ کرکری زہر کھٹا صبی و کہ کو شیعہ مال شیعہ
 عبدالرحمن دہلی محمدی تار و باغی و عالم مشہور صاحب
 عبداللہ شہری و صاحب محمدی قرکری و له بغداد اہل
 مشہور ضمتہ زنگوی کہ بہ یحیی علم رکافتی بغداد
 ہینا بورہ نیر ضمتہ و له مجلس شاہ ناصر الدین زبیری

هتدیان عجیبی له میامری فدیقت وایمانت وها افحام و
 الدام کردن ناصالین شاه عجیبی که و بوگوئی :
 (آخسته می ماه کوه ضرده اند) و له ییسه زه هاوی له
 علمای حیدری زان هکو محمد افندی و عبدالله قدی له به روی
 علم و حکما فیان له حضور شاه و شاه له وقتی تخیری بعدا
 هر هوو ~~ص~~ مجتهد و آفوتیدیان محمد ب طلم کرد
 و له یامل نه به که له نورستان شاعری مامری
 هکو نه هاوی بعد ابد اروضا و کومیدر هجری ناک و
 عصفی به گی کورون باجائی و قضای تارهای مسیح
 رضای شاه بائی که له هبه می هکاری کنی له ررمق
 بعضی قزلباش بی بی ضریعه (صدا الله زبان آتشیم
 معینا هارمیا لبیا طین
 و قد به بهارت و ملوک و شمس به یی شاعری وافی به
 به که ره سیک دیقا امانی کردستان طعن اندازی
 زبان درازی با حقیقتاً به و هبائی به چونکه طلق اگر کم
 خطرتاً صاصب استعداد و له هم هوو عصریک لهلی
 قسیم و هریک و جارب و شمر یان سلم پیا و
 صاصب ازضافه تیک نهاده
 بری نه یکه طالع اکراد له غاری به رخبار

نورسود و روی زمین به رنگ کالور بود
 که خدا به لطف خود به نورسود و به غیاث
 به ضربه خیراتی به شدت و ملت مستعدش له لای
 اهل و حبان استحقاقی اعتبار مخصوص پیدا کرد
 «الرحم الیقضتا من تفرقت الفافلین بحرمه النبی الامین»
 و افتاده کوشش هجرت و تاتوانی سعی کوی
 صاحب عمر آفریدی خیراتی و رسالی تاریخ ادا کرد
 دایره بیان اصول صلاح و علماء و حکام و مشواعت سودا
 با دینان و بابائی له تاریخ ۱۲۶۵ له شهری بیست و نهم
 حبان له کوندی ورد له تاجیه با کاف ده طاری
 ت و دوران رئیس به تاجیه طرف پیش روز هینا
 تحریر ضایع مطالعه شد و رساله نفس تبارت اقوان
 دین آیین ا حبيب لسائلین الداعی الحقیر
 اسع ابن عمر کندی

مانگ المستوک ۱۲۸۰ میلادی له رواندز قدس و نای کرد - له تبرستان
 که و به زمانه را

۹۹/۵/۹۶

برای دلۆز حاقو مشاهبه مال نه بهزی به ریز و هوشه ویت
روژانه باش

دوو قاتله ههول دهدهم که رسم به ده ست نه ده دت که بتوانی هه ته دی
ولا امه دی هه یانی بخوینیتنه وه ناچار له سه ره تاده قووم ده
نوو سینه دی کرد تا ۱۰ لایه ره که بجا براده ریک به بیار به نه
لا به ره به نه نوکسبه ده به سررا دا ده وه هه به ده دای ویدا به کله
ترم به بیار کرد

هینه نه ی لای هه که ده ستوو ملا امه کوری کوری هه یلارام
(۹۹) لا به ره به نه لانه له قووم نووه دا که یستونه (۱۰) ده زه
نه که تر سانه ده نه با که نه بیار له ناو بیخ ده ده ستانه
نخه ی امله که م بو ده ناردنه
کر صیم وایه که له لیا به که م بو به ورتنه ده ده نشه به نه دیکانه
بو نوو که ده ده ی نیم نه
ایه که نه یی آداته هوشه دیکه وستانه

حاقو مشاهبه

Der Brief ist von
Gün Mutavizyânî an
Jemal Nebet

عبدالله مردوخ کردستانی